

هرگاه که مصالح ملک سپاسد تدبیر و تامل لازم کار و بر ناحیه مشفق و مهربان
مواقع و چاکر و فاد او امین مصلحت گذار. احتیاج واقع اوله خیال
شتر به مقابله کور و لسان حال ایدر در قاعه خدمت و این وفا
بسیار بخوبی و نیایی چو منی مادر شیر ابدی ای نور عینی یقین طلعت شک
نخین اوزر. غالب و ملق فراست دل بی غل کی شاه عادل اولو مضعون
کلام شاهن مستقیم اولان بود که انک دل الکا شتر نیک برات ساخت
ذمت کواه اوله بر این چون انک فعلی برهن واضح و یقین صادی اولدی
و صاحب غرض صورت نصیحه انک حالی خلاف واقع اوزر عوفی ابدی
ملک خاطر آینه مثالی بخار ناسف و زنگار نهقدن لایزال خالی و لمسه
کر که کر فرزند ارحم کلام غام نام ده تامل تمام سوره ایدی و توسن نیز
کام غضبی شکسته شکست کلام نانی ایدر ایدر ایدی و طلت شک
شبه بر نوع عقل نورانی ایدر مصلحت ایدی بودم دایم عز و شرفی در بوز
انده الم باشند او شتر دی و بساط نشاط و انبساطی و در نزدی
بایستکی کار عالم برار که در کار کرمی نیاید بکار چراغ اربکری بنور و ختی
نموده را نه پروانه را سوختی شکست او در زندان را کلید شکسته را کلید نشان
نزدیر شیر ابدی ای مادر مهربان دید کل کی واقعا نغمه عالم بود باید
عقله غالب اولدی و آتش غضب بنیاد و صبر و حلمی بر باد خلدی معلوم
و مجز و هر که انک تدار کند تا سفت بود. و فی فایده حاصل اولمز
اول جرات هر قسم نداشت علامه الیام بولمز فاما قضا و کلی بود که
رعایایی بدف نریلا انشد و بی وفا و ستمکار که قمر عرس تنم نام
انشد بر هر چند که کا و کا و ایدر ناما و دی خیا نشد ایدر و بایکابر

جنایت اسناد و نسبت ایم و اول واسطه ایله انک قلند سابر لر قلند
 معذرا و اولوب طر آشنای طبعی بیکار دن دور اولم چچ و جهل بر طریق
 تصور قلند و چند انک میدان نفر من میباندن فرس فرسید عشاق و بر من
 انک برات ساخت دمنده کلام از تر قلند بر بندید و رخت بولمن
 بچار بخت به اهل نکلین و صاحب و قارایدی هم رای روشی هم بر بندید
 و از ایدای بوضعت حسنه ایله که اول موصوف ایدای اکا حیانت و جنایت
 و کفر آن نعم نسبت اینک معقول و کل ایدی و موقول کسه اول قبله و کل کز
 تنهای فاسد و سودا محال انک دمنده بجای کرا و کش اول و بنم معایله و غلام
 خیالی خاطر قلند اول و نوک بر لک قلند انواع شغقت و اضاف
 عاطفتدن امانال و آق و غمش ایدی که سبب نفرت و عداوت و موجب
 خصومت و خشونت و ایدای بن دل و کوب و اری نخنده مبالغه بودیم و حقیقت
 حالی عین یقین ایله معاینه قلم و صورتی که هر چه سودمند اولم و اول مله بو
 قضیه ایلاجه نذار که کلام آتاشاید که نفس اندن فی الجمله تسلی حاصل اولم و قلند
 انکیز و سخن چین کوشمال بولم و یم عذر من خلاف قلند فی الجمله معقول
 اولم اگر من بوسه بر اثر بلک یا بر خیر استماع قلند که ای شغقت ماورا
 بود که مدن در بیع ایتوب بند ارا فی بوسه من **بیت** نه ایندک لطف
 ایدر بیان ایت **بیت** و آخر اولد که عیان ایت **بیت** ما در شیر ایدی **بیت**
 دلده کوه را را و آرد **بیت** زبانه ولی سمار و آرد **بیت** بوضوح صد بهر خیر
 استماع قلام اما اظهارن جائز کور من و بر سره مطلع اولدم کلن افشا
 معقول بلکه مشرع الکفرن دیر که گمانند بعضی ارکانله و ده بمان او نشسته
 و اخفا سبب باندن تاکیدات فرزان قلند و قلوب لا و ارمور اناسرار

بیت بهر سیکله کفتم که چسبیده راه نجات بخواب جامی و کف از بخت
 پاوشا عالم عالمه که رازی فاش انک عیب تادم و افشا و اسرار نفی
 مالا کلام علی فضیلت نصاب بو خصلندن اجتناب دنا گید استی و خورید
 بی حساب بیور مشلر و دالاته اسمع شریفه انفا ایدرم و خاشاک اندوهی
 ساجه بسند و زنده بلند مدنی کیدرم شرایندی بو بایبند نادین علما
 جو قدر و اقا و علی حکایه نسیب یوق بمعیلکه که افشای را ددن احراز
 بیور مشلر و فاکلک صلاح و کلامت دانسته نظر قلند در بعضی کج و بخت
 کلیه بنیاد که انفع عام معصور اولم اظهار اسرار و رخت دیر مشلر
 فرضا که بر انسان ناحی بر بر سلاطین قلند قصد است و بوسه بر بندید
 محرم ایدوب گمانند بمان و ایا فی جردن کجور سه اول عزم اول مسلک
 صیانت نفس دلی بچون اول را زای اظهار ایدوب اول سوردن خیر دار
 ایله ظاهر بود که بحسب الشرح مؤخر اولوب عداوت معاینه اولم
 کر که بلکه بوضوح شلند گمان اهل را زضا دیشا اکتذر و ممکن که بوجوه
 بخیری بوسری سکا اظهار اینک کد و فی میانن چقر و با فی شنگ عملند
 ایتا که جو اولم قلند اول و یا باندن دشت ایدوب سنی بوسر که افشا
 واسطه افش اولم توقع ایدر که بی توقع بنی بوسر خیر دار ایدرسن و
 شغقت و نصیحت که لایق اولانی در بیع بوسه **بیت** زارت بمان
 از که ما حرم را زیم **بیت** بکدر زمر ما که با ایللی نیایم **بیت** ما دیر شیر ایدی بواغارت
 که بوسر دیک نسیب ستود و بومعانی که بیان قلند که زیاد پسندید و
 فاما اظهار اسرد ایکی شتر عظیم معصوم اول اول کسه ایله که اکا اعتقاد
 ایدوب محرم لهر ایدر مشد عداوت لازم کلور نایا انک حقیقت

بدکان اولوب ای خرم راز آمدن احتراز ایدر لایم اجنا نظر ندن
مردود مطرود اولورد هم منظم طعن اعدا و گرفتار نظر خصوص اولور
حکایت حکمت نکات حکماء کشف کرد که من لم یکت سر به پندت یعنی هر
کسکه حقه بجزیرت کوهر لار نهی ابرار اولور و نهی لاجرم سرانگ خضر سرن
کر در میان ایدوب عالمه سلامت یوزن کور میج که چیکه شهادتی نهان
اینگله اولم انا دیشلر در کسرد و بر ملک اولور سزی عیان اینگله اولور
مگر که ملک اول کابدار حکایت استماع یوزمش اول کچه چون ناخن ناله
رخساره عهد و مینای خراش ایدوب سر بادشاهی فاش اندی دست
رو در کاه سزی دولق تیغ خون پاش بوار لفظ وار تر اشدی شرفه
اندی که یوزمش اول **حکایت** مادر شیر اندی سوا الف از نانه بر پاش
عظیم الشان و ارایدی که سمن تخت سلطنت زیور بزل معدن لک زرب
و بها بولمشدی و اطراف و اکثاف مملکت شعشع تیغ سیلندر بر نور
ضیا اشدی **بیت** ز منی قلمشدی عدل محور ز مانی اشدی بدی که دور
بر کون اتفاق غم شکار اندی و قصد صید ایدوب جانب مرغزار کندی
اول حله که آشیانه هوای انواع بطور اولور دی و عرصه جوا اجاس و خوش
ایندو و آرزو همت اولدی ملازمان کباب سعادت انسا بک هر بری
بسط و قنیه و جری و رکعی و ملک و طعن و سفا مشغول اولوب پادشاه
خشنودن رکابند مزید اختصاص ایدو شمار اولان خواص خرم ایدو قالدی
رکابدار نه تشریف خطاب بیورب ایدتی کل سکه سوار اولور غر خیل
سیل رفتار بر مقدار عنان و بیورب میدان کوزن کلم که بکا بود ایدو
دو خشنودن کلم نیم زیر غنایه اولان زخمی نوزد و یا سنگ زبر را نکره

اولان ابرشی بسک خنود رکابدار فرمان جهان مطاع صفا و طاعه دیو
پارو باد بجان میدار سوری پادشاه و دی سمن آتش مرعه عنان
و بر دی چون بر مقدار بخیر کاهدن مفارقت اندی عنان آتش باره
چکوب رکابدار ایدتی و مسافحی مساهدن غایت غرض بود که رکابدار
خاطر بر خاطر خطور اندی که نند باد نرودی دنیا و حضور و بنیان سرور
هسا و مشغول اندی سایر خواصک بو سر بر محنت اختصاصی اولور یعنی اعلان
دلهم که بو بهانه ایدخلوت میسر اولور و بر دهم که کسکه کمان ایندی بودازی
افکار ایدم رکابدار چون شاد بر دین کلانی اشدی دین خدمتی لب
عبودیت تلیم اندی و منظر محنت و محنتی تقدیم ایدوب ایدتی **بیت**
خبر و اهرم ترک نایند اوسون دایما روز کاکار غم در خند اوسون دایما
اگر چه بودی بی تاب کند وده مظهر انوار تشریف خطاب اولور لیاقت
بلر دی اما چون بر تو آفتاب عنایت شاه کاهیب التفات ادر آتی
بیوردی امیدور که کوشش صبا که خرم ابرار جانان بهار در بوچی زار
شده رنگ بوی اشته و دل که کنجی خزان جو اهرام ادر در دواز که هر حد
افکار قدم در آرا **بیت** صفا پیمان کبکی کاسه سر و دیم کبکی بودون
افرو پادشاه چون رکابدار دن بو نوع کلانی استماع اندی تحسینی و آفرین
ایدوب اشدی آگاه اول کوبن برادر ملک باد نخت و آتش کینه سندن
بر آدرم کچون ایدم که انگ احوالی درون و بیرون نفیس ایدردم
بو کون صحت حرکات و سکنا نند رنگ سودای سلطنت و زینک
هوای ایالت مشاد خلد و بزم هلاک قصد کین و کمر کین حق البغی
بلدم پس بکا بود ایدو دوشد بکه آندن آسیب و محضرت پیشه دین

خرسنگ بودن شاه راه سلطنتن کا ما طه لادی کو نرم و جمن زار
 و لایق اول خار در لیدن پاک و چمن سار یا لقی خاک نشویند
 و تابناک ایلم اوله سکا لازم اولدی که دایم انکس احوالنه خبر دار
 اولوب بمی بخفت خدمتده قائم اولرسن انشاء الله تعالی چون ماحول
 حصول موصول اوله بستانه گردون دفعه درجه انساب دولنگ بر سر
 ارتقا بولکه بای مبایاتی فرق قدره قویسن رکابدار فرمان بردارم
 دیو خدمت اندی و اول عهدی عهدی سنه الوب اول مملکت خدمتخوا
 قلدی و ایمان فراوان بر مرنه دناکدستی بایانل مسکن ابدی هنوز منزل
 مه بود و اصل اولما مشدی که جریه احوالنی و فانی رقت قلدی و زمین
 و زمین عصیان غرور و کفر ان نجی کدی و رسته میثاقی معارفی فقا و
 شقا قلدی و بویج عقودی و حقوقی قلم عقود باهدی القصد رکابدار
 فرصت بولوب برادر بادشاه ماجرای حکایت اندی برادر بادشاه چون
 کیفیت حالن اگاه اولدی منت پذیر اولوب رکابدارای مواعید بسیار
 تسلی قلدی و تدبیر صابله کند و سن اول در وطن خلاصه ایلدی اتفاق
 از زمانه نه که عادت انشاء الله دوران و کجی ملات احوال خبرتار
 بادشاهک بهار دولتی نکست ایلخزان و زمانه زندگانه شکوفه
 کارانی و بزبان اولدی **بیت** قویب بر لوب بر نه رشت بخجی کندی
 نخته نیاو نه بخجی **بیت** کدام باد بهاری و زید اتفاق که باز در عقین
 نکست خزان نیست دوام پرویشی اندر کنار مادمه طبع مکن که در لوب
 مهرانی نیست چون مسند شاه شکوه برادر مودن خالی قالدی برادر
 کهر بای نخت سلطنته قدم باهدی و شهر بارق تاجن کاهلکارن فرق

آهدهی **بیت** در ریاض ملک دولت خجی خنادی شگفت بوستا سلطنت
 راناز شدر شمنال اول فرمان واجب الادعان که زبان شاه چریان
 قلدی قتل رکابدار اولدی بخمار زبان نصی و تظلمه فریاد فغان
 ایدوب اندی ای معدن حروت وجودی سایه واجب الوجود
بیت کنه من جرم خلاص من جیست جزای کچم من نه این بود
 بادشاه اندی ای رکابدار اعظم جرم خدمتکار اضافی امرادر
 برادرک برودن غیبتی و بر آورده دست همتی اینک بومری که جمل
 خواصدن اگاهر میل سکا اختصاص و پیش ایدنی ناسن انکی روا
 کور دکن وسیله حقوق یکا سندن عقودن خبری نه میسر درو من بعد
 سکا بچا اعتقاد ایدوب اخلاصک بچا اعتقاد ایلک مخصوصه از عهد پونا
 جدایی خوتنه رکابدار اول قدر که استیفا و استغفار جری و نزاری اندی
 کار ایتوب برادر اولدی و عاقبت مرغ جانی دام سیاست سلطانیه کوفتار
 اولدی **بیت** که زبان نور از دآر بود تنوع را بر سر تپکار بود و مشکون
 ظاهرا و لو که انشاء امر مورث شدر بسیار در و راء غنائی زبان نغم
 مضاربی شمار بو معنای اشعارده کما قدر بود عوای انشاده بواست
 و افسرد **شعر** بوسرسن کر که در صفه آتی که حقانیه الکندر را یکانی هصق
 سرسوزن اظهار اندی پاک که اولور کومر اظهاری خطرناک نهادن است خرن
 سینکد آتی که کرم که الماس زبانی چنانس کشف برسدن جودی بچر برادر
 اخرون جودی **بیت** اندی ای مادر هر بان سرن اخوه اعلام ایدنک
 غرضنی فی الحقیقه انک بشوئی او بمن کر که الکا که کر که خرم ساری ایمان
 کند و اولدی چون کفر غمر اظهار انیکل جابر کوردی اول دخی اخرا انکار

انسه معذور و طعن کرک زیرا که گشتی کند و بار نه تحمل او بیجای نمی آید
بجای دیگر نه که در پیش در **بیت** راز خود را چون تو خود درم نه به دیگری خود
محم آن چون بود بر دخی بود که گشت سر اگر چه افشای راز او ولد می
چندین معبود را اما اظهار حق متضمن اولد و معنی بسیدن فضا کون می شود
جای شفت مات مادر کا میا بدن فطرح ایدر مکر بوسر که افشا سند اظهار
حق نیست اینک که گردن تمام جانی طوق منت جاودانی ابد طوق ایدر
بویاد کرانی دل ناواندن کو نه اگر هر چه قادر اولم که کتب اعلام
بیور اگر عبارت کتور ز سره باری اشارتی در بیج بیور **بیت** دکل
اظهار نه لازم عبارت که عارف اولد بسعد اشارت مادر شیر اندی
فرمان بر دارم اما بشرط آنکه کنه کار بد کردار که بوقته و غبارن تو بر مقصد
جز او سزا سن بولد و جمال صغیر جیل آنکه دیده علی لیلدن که رویت طریق
صدقا و مردن در در دستور قل و اگر چه علماء دین و ائمه حق البیان
صغیرات فخر مائری فضیلت صحیح و مقبض عفو ایدر سخن فلتس در
شبه اغضا و اغضا و اغضا و اغضا بیور مشرور اما اول چراغ که کنک
اثری اهل علا سابع و ساری در و عزری نهاد بی آدم شایع و طاری
مقبوب عغودن اولی در بونکنا مقابله سندن که مفاسدی فی الحقیقه نقص
باوشاه عابد در عقاب انعام ظور اثر نه بویاد طریق مساحتی
قویوب شاه راه سیاست کهنه سابع مفسد لره دخی موجب جرات و
افدام اولور و کنکار کرک حق آنکه قوت بولور و هر برسی دل از ارق و
بدر کرد آرقه آنی دستور معتد و ثقیف معتبر بلور بش اندر عفو و اغضا
راه محال او نمی کرک و نقص قاطع و کم فی القصاص حیوة موجیه آنک

تدا کند تساهل و اهل قلم حق کرک **بیت** هر آنکست باز ارضی فرماید
عدوی ملکست او کشتن فرماید بولشیدن غرض بود که دمه مکار و غدار
ملک و دلاوری بویاد کرک اثری بقایت نام و غار و شر بر و منته ساز
در شیر اندی بویاد کرک فخره جلیز مادر که جلیان ایدر انامای مادر غوازه
العارف بیکه انصافه سن فایع اول که بویاد کرک نام ایام اسم کرک و بوی
قصه تحقیر طریق ثانی اوزر کس که کرک مادر شیر منزه کندی و شیر نکر
بسیار در صکر صفار کبا جسد کیم و ارایه احضار اینک ام ایدر
امرا و اوقان و در راه ایمان دیوانه دعوت اندی امتثال لام انصاف
و انرا و انامای درگاه بشیر و جمیع او بیج بر مقتضای فرمانی دمه کشتان
دیوانه کتور و بلورچون دمه کلدی شیر اندی جانبدن اوضاع ایدر فکر دور و راز
طالاری دمه کو رویدر بلا کتور و داه ربابه در و امید خلاص منقطع
در شیشه و انما حق کشته در ایستد خواهی ملکدن بر لیسند صوری که بویاد کرک
اجتماع حکمت ندر و ملک کر دایه فکره دو شکله باعث و علت ندر مادر
ایندی ملکی سنگ قدح میانک متفکر فلتس و دیکه کلب و وجود کرانی
کر داب برضا مفسد چون سنگ غرور خیا نیک ظاهر و جرم خیا نیکه
اولدی و اول افترا و بتانکر که آنک زهر می بانی حقیقه سندن و دفع
بولشیری عرصه خفادن مقصد ظهور کلدی و ردی جلد مکر و جرات
دعا کرکدن بر دمه غفلت منع اولدی جانبدر و کلدی که سنگ انشیر و بر
سعیانک آب شمشیر بیور ندر میور و جلیان مظهر شری الوجود خمر غرض
نقصانده قویوب تنگای عدم کو ندر میور دمه اندی کاغذ دولت
و عاقله ملک الهام منفردین حکمدن بر قیقه ممل و غفلت و آسایش

نادر

متاخرین ایچن سالک و اضح و ضعیف مساعی جملدن دروغ بوزمشر
 در انلر کجده خلالت دلا وینر و حکمت آمیزندن برسی بود که هر کس که خدمت
 بادشاهیده یک لایک جهت اولمرتبه نفع به نرسد حصول بود اول که
 معرفت سلطان اولمحمود جهانیان اول و ملکی دوستی و دشمنی کاغذ
 قلد و ستلری انک جاء و منزلندن حسد قلد و دشمنلری مصالح ممکنند انک
 تدبیری و مصالحندن بحضور اولر **بیت** هر که نر دیکر غیلمش .
 حظری عظیم تر باشد . و المخلصون علی خط عظیم . بوسیدن در که ای حقیقت
 دیوار امن و راحت پست و بر و ت دنیای ناپایدار غداردن یورد و نر
 در و خدمت مخلوقدن فرار و عبودیت ملوکدن عار اید و بعبادت خالق
 و طاعت مالک اتمه خدای تعالی اختیار المثلدر که اول در کما به ظلم و ستم و سب
 و غفلت اولمز اول آستانه . جزا حسنه سبه و پادشاهت عقوبت اولمز
مثنوی آن عدل الهیت که بر یک غفلت . ای سستی نیست که ای ستمت . و ای
 غفلتی نیست که ای غفلت . یاق ایمر جاها . وضاعت غفلت . اکثر خدای
 خلاف اوصاف خالق اوزر . مغفور اولوب مجاهد عدلندن که رعایت خالق
 و سسطه در عبارت نر در و در و عین اعتبار لری ملاحظه جانبا استحقاق
 محبوب و مستور در کما . بجزمان لازم العقوبه اخلاصی مخلصه لایق جزا نر
 کوردر که نامحسان و اجدالز بنیه ارباب حیانتلر جانیته مناسب عدل
 مؤثر قیور زیر که دامن حاللری لوث بوالد آودن و کالای افکار
 دست ضبط و خطا اید فرمود . در غارت غرض عارض احوالری کلون
 و کونر . ریا ایلچم . اعمالری در که کون در **بیت** مساعی خلدنر خیر ایلچر
 بر ابلر بکلر نفعدن هر . یاقی بوالدی که بوملکوطین ملاذمت ملوک

رفت ایتوب کوشه نعلت و کاشانه و خلوقی عالم و بر بر ایدی
 و خدمت سلطانندن که نمودار آتش سوزاندن احقر اید و بکلر
 ایاغیلر بوجاه بنایه کریمه ایدی هر کس که قدر فراغی بملکی و خدمت
 مخلوق اوزره طاعت خالق احضار قلیدی اکا اول بلا بقیدی که اول
 ناهم کوشه نشینه مادرشپرا ایدی نه کیستیم ایلشدر اول **حکایت**
 و منه ایدی روایت ایدر که بر اهد و ارایدی که اجداد خلفات
 دنیادن قباء عبا ایلر کتفا اشدی و مشخصات نبه دن کوشه
 و توشه ایلد فراغت و کشیکه و پشیمه ایلد قناعت قلیدی **بیت**
 هر که اکم بور یابی قور اولد کسوت اکا . اطلر زر بقندن حاجت دکل خلق اکا
 اول بر صلاح شعار کمال زبر و تقوی ایلر بنی الناس شهادت اولی و بیت
 و صدای و رخی مسامع جهاننده و اصل اولی اطراف عالمدن احتیاج
 بنی آدمدن قدیم عز نه حجاب باب ارشاد مانه متوجه اولر یلچون نور
 عبادت جیده لایح و روحانیت صلاح و طاعت خیر عیب بند . و اضع
 ایدی انک جفنده معتقد کر اعتقادی کوزدن کوزن مزید اولدی اول
 و لایک بر شمس صورت درویش سیرت پادشاهی و ارایدی طلب
 رضاء الهی شایع هوا ی پادشاهیدن تقدیم ایدری و احوال
 کلای منبر اخلاق انبیا و مذمب سیرت اولیا اوزر بکلر **بیت** کرم
 عالمه سپهر سلطنت مایمی ایدی . شاهر درویشی و درویشلر شاهی ایدری
بیت سیرت پاکیزه و خوی خوشی که در ایک . باغبی خوش بود بنشینر که خوش
 چون بر کوشه نشین احوالندن خردار اولدی . تم الامیر علی باب العیر کوبان
 عزت خدمت سپهر سیل بقیدی و احوال عاقبت و احوال آخری اکوب

زار زار اعلی و اناس مبتکر که سندن استمداد اید و بملوک
 لائق خلع العباس اندی پسر زاهد اندی ای ملک حق تعالی که
 ابکی سزای وار در برسی فایده که اول دنیا در بری دخی با قدر که اول
 عقبا در مقامی تحت حالی اول که چون سلطنت صان فایده ال بر بستان
 سر بر سلطنت عالم با فیه قدم خویش ملک عقی خواکان خرم بود و در
 زان ملک حد عالم بود و بدکن نادر میان این نیست و در زان عالم سلطنت
 پادشاه اندی ای بر صافی ضمیمه چاره و تدبیر اول ملکین تسخیر و زار
 اندی بخار و راه چاره ساز و نظام سوز و نظام قوازا و لطفه مقصور
 و هر پادشاه که آخرت را حضور و جوهر راحت و رفاهیت و لیه و اجدر که
 دنیاه اساس عیش و کوشش بلیه کسی چند آسوده و در بر کل که چند آسوده
 آسوده و کل کان رجوع نادر جوانی نیست که بر زوستان نیکر نه سخت چون زاهد
 بغیر حق فارغ اولدی و فزانه دل پادشاه و اهر زو اهر زو اهر اهر طوطی
 خلع و لیه و صافی و رفاهیت و تدبیر اندی که دست ارا و لیه
 دامن همه نیست شرف و حمید و اتم و شرف و مقیم اولور دی و پیام کلام شریف
 انجا بلیه تن سوا بی بدو جانی رام فلور دی اتفاقا که کون پادشاه مصعب
 در ویش کا ایلم شرف ایکن نکاح و ادوا اهر دن رجح کیش و غم غم و غم
 آتش تابش کوی ملک اهر خرد زاهد چون به حالی کور و انری حضور نه
 دعوت اید و ب هر یک صافی علی حد صورتی و پادشاه به انکه انعام
 مناسب احکام تعیین یور دی پادشاه بودند زیاده خط اید و ب انکس
 اندی که بعضی و قنده دیوان نظام رعیت انک نظر نخواست و انکس
 دخی نه انعاما و مصالح بر ابعاد و انصاف خلع فیصل بود و انکس دخی انکس

انکس کفایه منوی موشی منو تجلیه عاید اولدی و یوشون قبول و انکس قبول
 یور دی و وضع نظام منو موجب حال و مال و زره زبان زاهد بر نه زبان
 که جوان بولور دی پادشاه طوطی و رفاهیت و انصاف و استماع اید و تنبیه
 و انصاف کور دی و انقضیه بر مرتبه وار دیکر انکس کفایه و لایب ملک علی مرتبه
 سلطنت اول بر صاحب انکس کفایه کفایه منو و لایب ملک علی مرتبه
 سودای تب مال و طول و رشته انال سودای دل زاهد بولور و لایب ملک
 و دوار زاهد شیخ صلاح شعاعده رخت بد دار اولدی و سرد و بلیه
 نوکلدن فارغ اولور و خوش تنای اسب کفایه طوطی و هذالین اول
 فارورده کسرت فی الاسلام بونک انالی الی جوارکان هزار هزار اولدی
 بر زوال و هر یک منو و سوز اولدی و جود دنیا ایکن نیست و غم اولدی
 دنیا بر بر زوال مکار در کچ شیر و داری کفایت بحیثه که خداوند و بر
 زوال خدا در کچ تمیمن لری شیر و آرجاه و آرجاه و آرجاه و آرجاه و آرجاه
 رسم زالی سم و کشفه انکس زبون و پیری و عالم فخر و غم و غم و غم
 طاعتک بر کفایه انکس زبون و پیری و عالم فخر و غم و غم و غم
 نادمی بر بونک پراهن چونیند بر زوال کفایه و انکس و انکس و انکس
 شور و خج شور ایا ریاضت بر شورای ریاضت و شربت لذت بیست
 نوش اندی ذوق جانی عادی با کفایه و انکس و انکس و انکس و انکس
 خطبه ملکوت الدنیا ان علی خطبه خلع سنی در کوش اندی پادشاه
 کور دیکر زاهد کفایه موجب صلح مملکت و تدبیراتی سبب انظام
 مصالح سلطنت در تمام مملکات علی انکس کفایه انکس کفایه و انکس
 در ویش که ساداتان غنی بر اید و حالیا جهان غنی بر او کور و حالیا

کلیم ایدرکن بدیر خیر ایدر او کلد جهان برخانه در آیش چو ایچک
 کیزمک ایشی بوقی دوشدر ویش ایسه شوش نامه و کسلطان ایسه
 فکر جهانده اشناق رکون اول درویشلردن برسی که ایشا خدمت
 ز این کلور کیدر روی و اشناق نیشدن استعداومت ایدر ز این
 زیارت کلدی چون اوضاع و اطوار احوال سابقه ناموافق کوردی ریا
 توب اندی و آتش جرئت قلند مسلعل و لوت کیدر و کیدر اندی **بیت**
 آب حیوان نیر کون شه حضرت فی کجاست خن چکله از شاخ کل با دهاد
 انرا چه شد چون زاهد شب لباس غنا سیکه کوشه افقدن بدیدار اولد
 و ناسک قوی و جواسی کربا خوابش کلوب غوغا و ککری سکوی
 ز این زبان افسر ایشی در آرا ندوب اندی **بیت** دران چمن که نو بودی کل
 نامه خوان در آمد و سر سبزی بهار نامه ای طاقوس سدره مقام حضار
 و فادیس انسح غوام ایدرکن بنابه الحجب جابه و و نمک عی بیست و ای
 شصیل الحذر و از اوج هوای استغاده خضای قافی قنات سکنا رایدین
 مسافت الطور دنیای دونه بوک مطلب **بیت** مجموع ده کار نوره زاهد بود
 ان روز خوش طاک شد و آن ده کار که زاهد اولد که زبان اعداری بر کار
 اندی بکلام که محل اعتبار ده نام خیار واقع اولد قادر اولیدی جهان
 ای زاهد فزانه بو عیون و فاضیل هوای غنه حضابه نه در محصل کلام
 و خلاصه مافی المقام اولد که خاطر مبارک دام حطام دنیا به مثلاً اولوب
 خیر اشراف چکال و صیجاه و ماله کتار اولند **بیت** همای چون تو عالی
 قدر حوصی سخوان سهیلت و در عیاسیه همت که بر مراد اکلند یا کل کل کم
 ایلد و این تجریدی غبار اخیار له مغشور و مشرب توبیدی جس و خارد نیای

فدا کرد مکرر آفرینان شفی دست هوا به و بره و ناله زهر آلود غلام
 و له تشدرم **بیت** بر خوان دهر دست ارادت کلن در آکا کلو ذکر ده اند
 زهر این ناله را زاهد اندی ای مرید مستفاد شد خلق توجه جانب حق
 خندان مانع اولد که چو خطا هر اوجهم جانب غنه و مصالحه اند و رانین
 مقام اند و جانب قدس و فطیم اول شغل او زره در که کلند و حال اول
 او زره در که شاه کلند که همان اندی ای سلیم دل من حالیا حال کلدن
 غافل من و شراب غرور و لیس و لا یعقل من بر بصیرتک برده غفلت
 بسته در و مزاج طبیبک امراض اعراض خیسره ایلسته در چکله چکله
 چون مبل غفلت و که که طودی بیل جاده دولت طه تید غفلت
 او کجسی و کئی انکون اکلین کلن و زکی اما اول زمان که خفا غفلت
 با کلدن کیدوب حضرت عرض غرضه بر افاقت بولس حقیقت حال مطلع
 اولوب انکلک افعال پشیمان اولمش لیکن پشیمانلی فایده و بر مرید و ضایع اثر کل
 کجی زهر چنکه اکثر یک الیسن اکثر **بیت** کار عا کرد و آخر کاره چون
 پشیمان شوی ندراد بود مشک مشک همان اولی کور مشی در که اول باز ناز
 تصور ایدوب کیدر دن دور ایتمدی بسیدن فرجه خور که و طوطی ناره خور
 اولدی زاهد اندی که کشفه افیع اولمشه اول **حکایت** لعلان اندی بر کور
 و به بنابر افقده مسافر زینت ایدوب بر لوز کیدر وقت شام قریب و بخ
 بر مقامه نزول ایدوب اول کجی آند باندیلر چون وقت شبک اولدی و بنابر
 صبح طلوع ایدوب کلر بان صبا آند شد آغاز قلری هم المردی بر مقتضای
 بکر اصاحی قبل المیزان آکا الخیام فی التکریم اول منزلن رحله ساق جردی
 تسخیر ایدیلر اغاک بر ناز باز سی و ارده اشناق اول حاله یعنی انشاء حط

و نه خالده اندن دوشردی چون سوار اولدی هر کی بخیر کند و کاه کاه
 آئی کو خالده نمیکند کاه احتیاجی و ایدای باب مختصر بمالو خلدی نصفا
 الهی مکر که بر بار زشت دیدار شجانه کردار برودت بودن او شش و اثر
 سرمان عصا موسی که بنی بنیاد اولوب انده دوشمندی الله راست کلدی
 نازبان سن تصور ایدوب اللهی کور کند و معرفه سندن نرم و آشکار
 اندن حکم شاد خرم اولوب حق تعالی به جل و علی شکر ایدوب یو لیکردی فیض
 بری بر یله مصاحبت ایدوب کدر سن و خفت صحنه شاد طری خفت ایدوب
 ناکاه مرد بنیا کاه ایدوب کور دیکه اعی الله بر بار از در سیمای تو بکیر
 بلدی که آئی مغزی سن خیال ایدوب فریاد اندی که ای رفیق اول نازبان تصور
 اندک افغی نه در و نه زبانه سندن مغزی کما فقی ندر زهر دنا سندن فکر کردن
 وین دنا سندن جانشی یمن اولو کدن کدر اعی چون بوسوزی اشردی جرم
 اندی که بصیر لطائف الحیل ابر مقدر سن المعز من اندی ایدوی ای یاز حیل
 کاه حصول و لذت جود همک نمدخلی و اذ طالع و خنک رکاه حضرت برود
 کاه معرفه مقابل سندن غم البدل نازبان ادرانی بیوردی سن مانعی اولو کدن
 اگر طالع مساعره و خفت حوائف فلور سندن بولور سن طبع دین
 کرم قی ایلکو تاه سکا دایکت سن و بر انده ای بصیر بن کور حوت دین
 و صکت صبره و حرمه العنان ای العله فریزدن دعوی تفاضل ایدوب
 عکس کد فسون و ضما نه ایلر تاه فیسده جواله اولان نازبان الله
 کیدیم بنیا ایدوی ای عدم بن سنک نازبانکه طبع ایدوب یدیم آما
 مقتضای حق مرافعت بود که کسی بو خن طردن کاه ایدوب ای برادر
 کرم ایلد تر باک نصیحت کاه کرد نوش داروی معطلدن نایز نیست

ایلی اول مار زهر مایک الکدن کدر نازبان کور دیکه ایدوب زیاده اتمام
 اندی اندن اعراض ایدوب ایدوی بیت ای مدتی بمالو خلدی نصفا
 این کوشن دار کوروزی مغر نیست بصیر هر چند که باب بلا غننه نفع ایدوب
 سر حیل بمالو دن طشره کلدی و مدتی سن ایمان فر اولاند و ناکلدی بایند
 مو کور و مؤید اندی اصلا فاند و بر روی انا انک نصیحت الشفات کور سندی
 چون نقد و ناب کدب عالمنا بدن کور کور هوا کرم اولدی و اهرده کدب
 نهاد مار دن کدب درشت ایلی تمام نرم اولدی اشاء حرکتده دنان زهر
 ناکله اعلای ای ادر اطلاله بر نرم اوب و فی الحال ملاک اندی بوشلی
 اول اجلن کور دم کرسن افغی دنا یه اعتقادی جابر کور میسن و انک کور
 کربان نقش مایه کور کولی و بر میسن و انک بایست و ملا فتنه یلی و بی کور کور
 کورنی خالی در و زهری ملاک شربت انگین قوی ایدوب که بر آغخت شربت
 یازیمه تو تصور کی که آن عمل است ان عمل نیست شربت اجل است زاهد
 چون در و شربت خیرانه سندن بو کلماتی اشردی زمان بخرد و افغی ندر کرا ایدوب
 و بر دین اعتسافی عین انصاف دن کور و رب احواله نظر اندی کور دیکه
 واقعا دامن حالی طهارت اصلیدن خالی و لوت نعلات جاه و ماله
 بلدی که اول دوستک نصیحتی شخص شفقندن ناشی و عین مجتهد نیست
 ایمن خواره دید سندن اشک ندامت متواتر و نوره سندن
 شزاره ملاحت متظاهر اولدی اول کچر صحرایک شمع سوزان کی ناز
 زار اغلری و بر دانه دار شعله شوق دیدار لعل جگر و اغلری و
 کار و بار و خلایق قویوب نه خدمت خالده بین بغلری چون راه سندن
 لیس صبا سجاد نه نورانی شمای الضحی اذا تنفس خرابه یاید و

سیاه پلاک و آج و البلیله از اعنصن منو مرسه تنواری اولدی **مشق**
 چینی سوچو کند ز اهر خورشید **اولدی** نورانی کسوسنیز بید **نور** ایمان کی
 چون اندی غلور کفر دگر بن ایلدی مستور وضع سابق اوزره صومعه
 ز ایدانین کمریزه علایق و عواین ایدی ارزال خفا یلغی طردی شود
 قلندره عواصف غوث و خواهر کرد و غوث اسدی و تینه بهوی کوی
 بیخ درخت اندیشه و شبانه کسیدی و احکام قبض و بسطی جو صبح کین اصد
 و کین باصدی **بیت** هر کچر دیرم که یارن ترک ایدم سود **بیت** صبح اولوی ناز **بیت** غفلت
 یغوغای **بیت** هر کچر کوم که فدا ترک این سودا کیم **بیت** ناز بیکر دد بوش **بیت** هر کچر کوم
 انقضه ز ایدر جانود لاجرت ریاسته بایل اولوب عن صمیم القلب حکم سیاسته
 متعلق اولدی و امور مملکت استقلال قصد ایدوب امر او و زاری مملکت
 عزل ایدوب کیدر ک فضل قضایا د جاده عدالتن عدول ایدر اولد
 اتقان رعایان بعضنک قتل که بحکمت الشریع ممنوع و حرام ایدی اقدار
 ایلدی ورزه مقتول درگاه پادشاه و اردوب ز ایدر کمر ایدن نظم ایدر
 پادشاه حضور نده اول مظلوم حالی معلوم و لجنی قضیه لری دارالقضا
 حواله اولدی و حکم قضایا قضایه بوموال اوزره نفاذ بولدی که ز
 طریق قصاص قتل و لجنی بیورلدی اولقدر که شفاعت کوردی و مال و منافع
 و عدل و دیردی مقید و لکری خدمت خالی صیحت مخلوقه فدا اینک
 شامیل و رطبه بملکه که فدا اولدی نمیت ندان ایدر لری دولت بقی
 دخی مستر اولدی بو مشی اول اجلدن کتوردم که چون بندنی خراب
 خراب الییدن یوزد و نرب جانب بارگاه پادشاهی قبله کاه ایدر نرم
 و خط فرمان خالقدن باش چکو به خدمت آستانه و مخلوقه باش اندردم

بهر عذاب و عتاب لایم و بر بلا و عتاب سختی **بیت** هر بلا که دیک سرزاد ایدم
 هر نه دیرمک یوز اولقدر ایدم **بیت** دمه چون بو فصل بر اعلی تقریر اندی حصار
 مجلس انک بلاغت بیان و فصاحت لساندن متبعی اولد بکر نرفتی
 سر ناملی زانوی لشکره قوبو بنجر اولدی که دمه بنده و کله جو ابر و بر
 بواهر نه مردن شروع بوزر سیاه کوش که جمل طایفه و جو شدن مزین طایفه
 اختصاص بولمشدی چون اهل مجلسی بنجر و مد بوش کوردی دمه بومر
 اندی ای مخلوک مذمت زمره ملوک سنگه حد کدر بکر نرفتن که الملک
 فرق فرقد سانی السلطان ظل الله فی الارض تاج کرامتیلر فرار و اول
 پادشاهیک که داد کسره و رعیت بر و اولد بر ساعت عری النمش بل عباد
 برابر درجهاده نشان خراب عبادت و باجراران ولایت کشف و کرامتدن
 جوق کسره بر مقتضای خدمت الملوک نصف السلوک خدمت سلاطین
 بیل بیل شمل در وانی سبب صلاح خاتمت و وسیله فلاح عافت اکمل لور
 اول جلدن حکایات بیرونش هر بوجو حال شاه عدل در دمه آسنسار
 اندی که کچر اولمشدر اول **حکایت** سیاه کوش ایدی روایت ایدر کرکه
 شهر فارسد بر شیخ و ارا ایدی که میان فارسان میدان ولایتدن کوی
 کشف و کرامتی جوکان بمتمه کتورمشدی و کوش ترک تاج ترکن سپهر
 برینه و فرق فلک بقیقه بیورمشدی **بیت** بشت پای اویش عالم خاکه
 ترک تاج بیورمش انداکه اکابر روشن غیر دیر لری چون غلظت
 کراماتی اطراف روم و شام و جلیده مفتخر و دیر به مقامانی اکناف
 دیار ترک و عجم و عرب مشفق اولدی **بیت** کون کبی دهر طویدی شهرت
 شیخ نور دیردی جهانه طلعت شیخ عرفای عراق و فرای خراسان

اولوب

کبی خط مجتبه باش اندر دل و صادقان ترکستان عاشقان هندوستان کبی
صدق و اخلاص و امن اخلاصه ال اور دلم اتفاق ما و را العبدون
بر در ویش غنیمت ایدر احوام زیارتی تقسیم ایدوب سخت غنیمت و بلا
الیه نواحی سیر قدردن دارالکک فارس کلدی لاجرم هر که پای طلای
خار بقیه افکار اتمیه امید کل مراد نیمه جور خار فنی بلیکم کل
اتمیه اگر لایمدر که میل صحت کل اتمیه بلیکم کوسم خار کل نگه بهتر
آنست که بهر کسرخن کل نگه در ویش مسافر قطع بادیه خواندن هکله
کعبه امن و امانه بنشوب لب اول خاک آستانه شیخی نقیض ایدوب
دست طلب خلوت باب کرامت مابینی تحریک اندی حارم خانقاه
جنوب کوردیکه بر در ویش غریب در اندی بر طوطی کل اندیکه حضرت
شیخ ملازمت سلطان کندی قدومی و فنی قریب در ویش چون ملازمت
سلطانی اشندی اندی در دنیا بویچ راه در دو شوار در دنیا
بویچ در دو ریج بسیار بر شیخ که اهل دنیا سکنه سلوک ایدوب یوای
مصاحبت ملوک ایدوب و میجو خانقاه یعنی عبادت خانه الهی
قویوب خدمت آستانه پادشا هر کله بکا اندن ز فنی باب میسر
اولوب نه در جهل صواب ظهور ایدوب آرزو بود که میرم جو سکا در
قدش خاک شران همه اتمیه سبکبار در ریج پس خانقاه بدن جنوب
جانب باز آره و آردی و کلدورت قلب خشو شدن که کورده ریاضت
تاب بولامش ایدوب که عیار کل سگس شیخی نقد و فتنه اوردی و سو
نظمی تبسبیکه مکملن آنک حاله اعراض و مشرق ملائذن باب اعراض
کوسمندی ای مدعی که کندی بر کنار آب مارا که غدایم چردانی که

اوزره مستی در کمان شهادت احتمال محال بود تقدیر هر جزیم مایه نذر
ملاقات بوم مکافذه میسر اولور و مصاحبت عرصه صانع وجود
بولور کلید اندی ای دمنه دید ملک کبی و انصاف و عقابین عقاب هر ایدوب
شیخی ایدوبین تو نازم و حق هر کس ایدوب خانه دخیانی غیر و دیوار
صدق و استغاثتی برم ایدوب غم صور من دانی واقع حالی هم مزجه
اعلام انیک لایمدر و فتنه که منافق و مصادره احتمالی اولو صلاح
بودر که کلید اعراف ایدوب صادر اولین جرائم ایدوب و تفصیل کفر
توبه و انابت کرداب عذاب آخرت در خلاص قلمس که عین البین معلوم
در که بوقصه در سنگ بر خاک ملک اوله که چون جنگال نکال دساندن
رنا محال در باری کندی و کی جنگل عقاب عقاب کفرانده و چون
تخا در فضا در شراب تل عذاب بخرج انک مقرر در باری دارالملک بنیاده
شوراء عقاب بدن چاشنی طایفه دمنه اندی بوضوح صد تالی ایدوب
ان شاء تعالی خاطر خطور ایدوب فی قصور حضور و خور لمور که عی
ایدوب بویاید بهر حبله که تمسک ایدوب سنگ انشا نکسر ایتم و بوضوح
خلاصه هر زلایه که کدم بر قدم سنگ اجاز نکسر کیم کلید معلوم و معلوم
و نوب کندی و توقف تاب شب و اندوهل نجوم و لوب بالین ملاله باش
قویوب یاندی اول کیم ما در کتل و اضطرار ایدوب علی السیر نقد
جانی متقاضی اجله روان اندی رفت و چندین آرزو با خاک برود
اما اول زمانده که کلید و دمنه میانده بود قدر مباهت و محاوره واقع
اولک سعادن بر می زندانه مجوس اولوب بر کوشه دیابورده
جاری اولان ماجرای غیر و قطعه اشندی و وقت فرستد کرک اولدیو

واقع اولان طمانی فی خلا و حفظ حفظ و ضبط اندی **ع** هر سخن و بی
 و هر کس زمانی دارد چون صباح اولک شیر زنی چنگ شام سیاه کمان
 بین از در رنگ سماندن نمایان اولدی و در میان من و روی و سبانه
 شب چار نمان خفا و متواری و پنهان اولدی **ب** کورند و طریقه نوب
 رخ روز و جالی اولدی تا فک دل و در **ی** مجلس مظالم قائم اولوب
 قصاصه احضار اولدی و مادر شیر حریت و منزه اعاده ابد و **ب**
 ای جان مادر طالعمری ایضا مظلومی قتلدن ببرد و دیگر دار لر احسان
 نیکو کار لر اسانه برادر **د** و وضع الذی فی موضع السیف بالحق
 مقرر کوضع السیف فی موضع الذی **ب** نگوی بایران کردن خبا نیست
 که بگردن بجای نیکم در آن **ه** هر کس که قادر اولوب بر خا جی در دن نجر
 و نه ظالی ظلمدن چراغی نیست و ظلمه انکار اید شریک و عقاب عباد انور
 مشارک اولد و من امان طام سلطه الله علیه و عیدی انک حضرت ظهور
 کلام **ب** بدکن و یار بد آن هم مشو و زید کس خوش دل و خرم مشو
 شیر قصاصه بیوردی تا منک نفعه سنی فصل ایتمده و بجز اولوب
 خیانت و دیانتدن هر کون **ط** ظاهر اولور علی التفصیل بایش سر اعلا
 عرض اید **ل** پس اثر انام و قصاصه و حکام و حواصی و عوام اول جمع
 خاص و محفل عام حاضر اولوب قاضی القضاة حضار مجلسه متوجه اولوب
 ایستی ملک دمنه تک حالتی تفتیش و جیسسه اول تنه اولدی خصوص
 تنویر و تحقیر **ح** در زیاد **م** یا لغز اید و بیوردیکه تا بولک کجاسی
 غبار شعله اولویه هم آخر تعرض اولویه و انک حضرت امضا و لبنان
 حکمران لازم که شرط علی مرعی ظهور و بجا دایه انصافه جانبا انصاف

میل و اخلاق قلعه پس **ه** هر یک یوز و اجدر که بویا بد **ه** هر نرد واقف
 ایسکوز کتم اغیوب اظهار ایدر بسز که بونک غنمه اوج طلی فایز
 مندر جبره اول بو که حضرت تعین و ظفر اولوب **و** اولک صدق اعلا
 هم دین و شیر بعد **ز** قدر قاضی و هم این مرد و ندر حرمت ملا طهای
 و آرد **ح** کچی بود که بنای طلی یقین و حانه ناستی یقین و ایل نرد و بول
 یا مال و ارباب عذر و حیاسی کوشمال اینک موافق رضای خالی و طایم
 طایع اثر افلا یقدر او چچی اصحاب جور و فساد و ارباب عذر و فساد
 خلاص اولمک نفعی حاصل و فایز سی کافه انا عام و شامده چون طایم
 آخر اولدی جام اولن جمله و حیاسی ساکت اولوب **ج** هر جانندن جواب اگر
 خطا اگر صواب صادر ظاهر اولدی زیر اگر دمنه تک بو فضل جانم و کل
 لر دی کمان مجرا ایدر بو کلام اقدام ایدر مدبر که سیاد انکر قبولید و حکم
 مرتبه امضا بیدنه و شاید که خلاف حق بر کل اهرای دم معصوم بیاخت
 اولد چون دمنه بو حالی مشاهد اندی باغ ارم کبی کوطلی حرم کونده
 اما غلغلن لر کبی یوزن در هم ایدوب ایستی ای اکابر دین و دولت دای
 مشا هر ملک ملت اگر اول اسناد و امانان نعمت دن ساحه دمنه بری
 اولم سزک بو سکونوز که کولم شاد اولدی و بویا بد واقع اولان
 سوا ایدر **ح** خاموش اولمکوز ایدر یوزن کولم اوی آباد اولدی **ی** هم
 بی کنا اولد و بخیر بود لدر که حکم کور که زبانی بو خصوصه لدر انا فی هم
 اگر مقدوری مقدار ایدر کز و اهرند سبی ایلد معذور در دین سز بیین
 تکلیف ایدوب حلیف ایدرم که سز دن هر کس که بونک غنم کللی و جوی
 بر نندیه واقف اولد کتم ایتیه سوبیلد انا و اجدر که جانبا انصاف

دن

اجتناب باید و بطرف انصاف رعایت ابدیه زیرا هر گشتنک که قولی نکر
بایند نصی فاعل منایه کند اول لازم دیگر منی شهادتی ظنی و ایدی
دویم باطل اوزر او محسوب صدق و آئی یقین کامل اوزر اول ناماذا
در انت مثل الشمس قائمه و موحیل عامل اولوب ادا اندکی شهادتک
جزایمی عاجله و اطله اکا حاصل و اصل اولم هر احر که منی ظنی و شکی
و مکان مجز و معوضی تلف و موقوف ملا که اول جوی بود و اول
مستل اول که اول طبیب علی علم و عمل و مستند قضای استفسار اند که
بخدا مستند اول **حکایت** و حسن ایدی روایت ایدر که بر طبیب
و ارایدی پیرایه بخوبی دن خالی و سرایه دانش و در بدن عاری و جمل
ایله به خلق طبابت ایدوب فن طبیه دعوائی حرافت ایدر دی اگر چه
کوب بیمار خانه و عالمه اولدی طبیب ایدی اما عکله بی بهار و علمدن بی نصیب
ایدی تشخیص امر ایدی ایدر بر مرتبه نادان ایدی که حدای ایدی
تفرقه از دی و ترکیب معاینه و بر مشاهد جابل ایدر یک تر باقی فاروق
سم بلطدن فرق ایدر عروزی معرفت ادا و یرد طبایع عصب و معادن
عقاید دن غافل ایدی و کمیت اعدیه و کیفیت اثر بدن نام لا یعقل
ایدی **بیت** بر علاجه که هر کجهر زاد و یدر دیگر نیز روی حیات اول
شود و هر بر شرد و جهالت و کائن اچشدی و مزاج اعراضه هلاک
نخن صابچندی و جیغ و علیل و غریزه ذلیل اول طبیب جا ملک تربیت
اچشدی ناموافق علاجه عمارت اعراض خائن خراب ایدی و بعضی روای
و نقص انشا حد کوبیا ملک المودن قائم مقام و نایب طبیب ایدی
باوجود و بعضی ارواح مثل اولیب هیچ حاجت نیست کی دانیض خزان را

اول شش و بر طبیب لیب و ارایدی کمال و هنر ایدر آراسته و منی مصلی
و برکت دم قدم بر آراسته دمی عیسی کی جانچین و قدی قدم حصر کی دیش
قطعه که خواستی نیک و نفس آفت دوار زایل شدی ز کینه داری تبا
مین قدم چنانکه باغ از در آمدی وادی و ریخ رسته مستند را بجات
منه که عادت روزگار دستکار در که همیشه هنر مستد که نواله یخون احسان
بی نوادی هنر لموا اند و ایدی کر اندن ابتلا **بیت** هنر خرد ایام از ان
شکسته دلم کی روم بخجارت برین صنایع کساد و جالینوس عجز و بطور دیگر
طالبی محسنت و ترا جویو بطور کوب نور باهر بسی کسوفی صنعتیست
اولدی و علی سبیل التبیان اول نیز که چشم جهان بینی مشاهد و نور روشن
و تماشای طرف گذشتن قالدی نا اول زمانه جنبه چستی عین نور و نور عبودیت
دور اولدی کونه کاشانه عین انساندن انسان عینی کی خلقی و منور
اولدی چون اول طبیب عام غریبه بر مقتضای **بیت** چوبسته نمی کرد از
نزهت شغل اندر ایدر همیشه دلبر میدان علم ایران قدر فیلدن خالی
کور دی صنعت طبابت دعوائی حرافت آغاز ایدوب آزمندیه اول
ولایت طبیب کم و حکیم محرم اولدی و معالجه سبی افواه انام و السنه خاص
و عاده شهرت کا ذر ایدر مشهور قائم بودی **بیت** پری نهضت و بود
کرشته حسن و سوخت عقل و حیرت که این چه بوالهیب شهرت ایدر که
کوب هر دخی و ارایدی که مطلع ملاحظدن آنک کی بر آفتاب دانی طلوع
ایشن دکل ایدی و عطار صبا چین زلف مشکباری کی بر ناله دخی کوش
استشن دکل ایدی **بیت** فرشته چو پری روح و مشو و تدر آیش و
طاوس جلوه اول سر و آذ آذ کند و ننگ بر آذر زاده مسنه نامراد ایدر

آیین شهادت و آیین خردانه اوزر عقد نکاح و سوره زفاف و سوره
 بیت مای اندی افنا به سیمان زهره ایلد شری قلدی قران **اول** اکی
 اختر سحرک معارضندن هدر دهم که کوهر شاور منعقد اولوب اول
 سرور قنارک شکر گفتار بشکام وضع حلقه بر عارضه دوشوار کف اوله
 ناچار معایط الحون اطباء به مراجعت اولوب اول طبیب دانی حرم پادشاه
 دعوت اندیلر که عرض مرعی اکی عرض ایدوب به موجب **ادامک المرض**
 فالماطر فی المعاططه معاططه معاطله الناس اندیلر طبیب عاذن دخی
 مزاج مریضه موافی علاج تبر ایدوب اندی بودا به به دار و بله و
 میسر در کماله مان دیر لر شویله که اندن بردانی مقدار کیمی ایدوب
 حیردن کچور لر و برز مشک بیتی و عود قناری ایلد خط ایدوب فانیله
 ایلد شربت ایدوب الحور لر فی الحال مرض مزبور اندن ائل اولوب شفا
 کلی حاصل اولوب بودا که چون فیصل الوجود در انا شربت خانه بهایوندر
 بالفعل موجود در نقره خاندن به ظرف ایلو تعبیه اولوش واکا زرخالند
 به فعل اور شدر لیکن بکا ضعف بهر سبب ائی بول ملک میسر و کلدر
 اول زمانه طبیب نادان دخی آنده حام ایدی اندی اول دارو نیک
 اسمی درسی و وصفی و ظرفی غیر معلوم و اول خلطک ترکیب بهر تنبیه
 حیرک نظری معدوم در پس بهر موجب فرمان شای شربت خانه دارو
 حقه مر نور ضفت مذکور اوزر نفی قلدی چون اول وضع اوز
 حقه لر معقد ایدی داردی نر کوهر نیر عاجر فالدی و تشخیصی بعدن
 اول حقه که برنی الی انتاف اول مهان دید کلری دارو دکلری بلکه
 بهر مقدار زهره ایل ایدی که شاید بهر اول دیو اول لظفره کچو خط اید

حقه آچوبس ایلد اولن زهری سایر اختلاط خلط ایدوب وصف مذکور
 اوزر شربت ایدوب مرعی مزبور و بهر دی مرعی چون اول زهر تلخی
 نوش اندی جان نریندن الوب بیت قناری عاکدن کوز یو موجب
 غوغای جهانی فراموش اندی **بیت** کوزن یو مدی قناری جهانن
 فراغت یولدی غوغای زمانن ملک اول حالی کوبلک سوز فراق آتش
 تأثیردن شعله آهی فلک ایزر بشدر دی میورد تا بقیه شربی اول
 طبیب نادان ایلر دیلر آنک دخی خرم جانن کوبندر بجراغ روحی
 سوزدوب منزل وجودن وادی عدمه کوجو دیلر **بیت** نیکو نیست
 این که هر کوبیدر که بد باد کوی نکر دم باجو کرد **بیت** یو شکی کوردم ناله که
 هر بزرعلی که زبنی جهی اوزر ذریع اوله نر مراد ویر میسر و نر قضا
 کمان کمان بزدن کشف بول بهر صواب ابر میسر حضار غلغلندن بهر
 اندی ای دمه سنگ جفت بهر نیک خواهد واضح و لوت بهر نک عواطف
 درو ستامت طبع و اعوجاج مزاجه شکل و قیاسه بران با بهر در فانی
 اندی بوجلی تفصیل لابد بود عوایه اقامت دلیل لازم که بلا
 حکام بی فرود عذر و دعوی بخرد که اکثری در عذر اول کس اندی علما
 فرات شعار و حکمای حکمت اشتباه میور منکر در هر شخص که
 قاضی قصور عین عینی عینی عینی سندن صیر اولوب کوزلر نیرکت
 و احتیاج دائم و بودنه الخراف و اعوجاج لازم اوله و کوزلری ایلو
 کر و آلتی ظریف و متصل تغلیب حقه ایدوب همواره اشغ
 بقه البه آنک ذات نامبارکی جمع فساد و مکرو منیع حیل و غدر اونی
 مقرر در علامت مزبور بهر بجا میابونه موجود در و امارات شد

و جزایه حالند مفقود و منتهی اندی احکام الهیه امکان میل
 و جزایه حالند مفقود و منتهی اندی احکام الهیه امکان میل
 کمان سهو و غفلت و خطا و ذلت محال است غلط و کما برین تورود است
 بهرجهان آفرین غلط نرود بودید که علامت دلیل حق و برهان صدق او می
 میسر اولست و انکه صدق کنیزین و صوابی خطا و در حق اید و بی باطل
 تمیز اینک مقصود اولست خلق عالم اظهار حقده شاهد و بیست و پنج اولم اول
 قضایه دخی محاکمه و مرافعه در اسوده اولوب غوغای خصایله شلورین
 اغتر لاری بو نون غری لازم کلور که هیچ نیکوکار نشا و مدینه لانی و بد
 کردار قبح و مذمه مستحق اولمیز زیرا که بالفورده معلوم و در اول مخلوق
 که بوعلا سئل در حق اتم بفرموده انک صحفات فطرته و قودر بو علامت
 لوازمی کند و در دفع قدرت نهاد خلقه معدود مدرسی و حکم کس
 بیور رس لازم کلور که اصحاب جز و حسنات ثواب ایلد مجازات و ارباب
 شر و سیئات عقاب مکافات او می صفیات احکام شرح و عدلین مخلوق
 و بوجایات که نمود زیات کائنات اولور بو علامت مقتضای اولور
 دفع جزا امکانده اولست انک بسبب بیکانسان و عتاب او می کر کلور
 مصادره و عقاب اولم است مکن در بیستم سوره نزل بود و بی چنانکه پروشم
 میدهد بی روم پس بر سنگ فتوا نظر بولادن و نرنگم و بومعدیات و بی
 بود و در حق اولدم جهالت برغان با هر و حاکمکه دلیل ظاهر بولم
 اینتر می کم بواصل اخلاص میشد که هر بی جمیع فصایله و بوجملین اثال کلید
 که هر بی عقل کامل و رای شامل ایلد میان حق و باطلی سیف صامر کی قاطع
 و فاصلده دعوی دروغ و کلام بی فرض و قول بی حجت و مدعیانیت

جزا است اینک غایت جهل و غوغایت و نهایت حق و عتاب و تنگ آلودگی
 است بر جزا از حق سخن زانی تو دانست که ناکجا است نادانی تو
 دمنه چون کلامه بود و جهل اب و ناب و بیرون کلام خصم و بسنی او زور
 جواب و بیردی حضار مجلسک هر بی صیحت کالجوت درج و باطله نه هر
 سکوت او و بی مقابلد بهر حرف کلامه اقدام اید مدبیر خصم است
 دفع مجلس اید و ب امر اندیکر نادمنه و حید و بدایلد زنانه ایلندیلر و ماجرا
 نیز و قطیع حضرت بشیر تعزیر ایدیلر است ایلا و دمنه و زنانه اچینه
 خود ایلر کلید احوال اچینه چون دمنه زنانه کردی کلید نگیر دوستی دار
 اکار و زور در کردی زنانه او کندن بکوب کیدر کن اتفاق دمنه کنگ کوزی
 کوزنه راست کلیدی حضور نه دعوت اید و بی اندی ای یا ر عز خلی
 زماند که احوال کلید در جزا در کولور امیدوار اید که احسان آید
 خنده بری کوبیدی و بوجدهال منکسر البالک پریشان خاطر ندن حالتی
 است بار خنجه دمنه بار کرک غصه و قند و شکسار کرک من اندون نه
 خبر بلور رس و کلر و کن نه و جهل توجیه اید و بی احوال نه نظر پیدا اعتدال
 قلوب رس و زورم چون کلید نامن اشتدی درون دلدن بر آه جانگاه
 اندی و خوار دید که بر نماندن سیلاب اشکی روان اید و بی اندی
 است دل بشد از دست دوست و است و ایلر و جم فظن دوست حال خود بیکو کم
 دمنه روز یک طباط و اضطر ایندن بر التهاب اولو یکسیتت حالی
 و سبب ملال انفعالی صوب حق روز به اندی است جارتها با سوخت زخم
 ابدی و بی پریشانم و ندایم و می چون شمع بسوخت رسته زجام زبانه
 و ز سوز سینه می نتوانم زدن دمی ای دمنه اول یادگر ای سر سوزن خناده

ایدی

دارا ملک بنایه رحلت اندی و قلوب اخوان و باران داغ بجان قویوت
 کنیدی **بیت** ای غمناک که بی بار بانیم در دست غم بجز کفایت نماندیم
 دمنه چون کلیلک فانی خبری نشندی بپوش اولوب کز و دن کنیدی
 بجز زمان مدوش یا نه قد حکم عقلی باشد بطوریکه بپوش و آب کوی خوش
 اندی و قطرات هرات و جاجات عبرانی کتواتر از زمین الصبح و تعاقب
 الویل علی الزرع چهر رسنه روان ایدوب سوز نیاز و ما جان کذا را ایلوب
 نوه بر آغاز ایدوب ایندی **بیت** در داغ کلین شادی برپوش و کلین
 شاد طرب بارورغاند ای دل فغان برادر آرام جان برفت ای دید چون
 بیار که نور برغاند و دمنه چون جرج و زاری و فرغ و سوکوری مرسته افرا
 یقتدردی روزی بند و نصیحت و تسلی و نغمه با شلیوب ابدی ای دمنه
 معلوک و کلید که موقع دیوان ازل افرا دفریدن هر آنک مضمور
 حیات طهر ای اجل ایلرم قوم قلندرد و نقاش صوکیات نقاش بقای
 صفتی ممکنه کل غی غایک لا وجه کللی ایلرسلک شود بچکشد استاد
 کارخانه قدم بر احکام بقای بناسن طراز عدم ایلر طراز ایشدر عمار مجور
 جهان هر موجودک بنیان وجودن اساس فنا ورز بنیا و مشدر **قطعه**
 تا فلک حار این شور شدی خار غم یک کل شادی بیاغ ز نولانی کسی نیست
 گلستان غم را در غم زار و دکار نوهار خالی از بار خانی کسی نیافت **بوهر**
 شربت در که قور ایملک لا مود و بار غمت در که جمله بچک و اجب و خوش
 جبر مردن غم بر منم غمت در و بودا و غصا لادوی تحله نغز بودا
 محال **بیت** صبور صبور است کن در در لرا بغیر از صبور دوانی نباشد
 دمنه بولکلانی ایلر صغیر و تسلی اولوب ایندی ای روز بهر بماندیه قدر

جرج و فرغ ایدرم و فغان و فریادی مرسته افرا ایشدر دم بنور خج ادا
 واجد معصوم کلیلک بنم شفق یارم و ناصح برادر ایدرم ای صبح خواهر
 اکاپنا ایدرم و طمات روز کاره کف رانی و تدبری و نصیحت دلبر
 ایلرستطهار ایدرم دل بشیاری بجزانه خونه ایدی که هر نفر امر که اند
 و دیعت قنزدست در روز طار عیار اکا وصول بولمزدی و جاسوس
 زمان چندا که اوک بپرا من که در دوران قل شمس مطلق او کز
 درین و هزار درین اول یار هر یان سایه شفق بدن دورانندی
 و حیف و هزار حیف که زمران خانه و دنیا و بی رفیق وی ایدرم
 قودی کنیدی **بیت** با که گویم ای اینس محرم رازم غمنا چار سازی
 چون کنم چون یار و مسازم غمنا من بوی بکا نیت جانین نذرت
 و چاشنی زلف کاشیدن نه حلاوت میسر در اگر بوشکاده اقسام
 عوام انا که اولنک کالانعام مهنون ایلرک حبس حالی در بعضی
 حالات و او نام قطور اتمک اتعالی اولیه همان دم کنیدی بزم و
 تیغ المکلا و لدر دم و تنها لک بجزدن ولی کسلک در دندن قور
 زیر که بود و رطه خسته کفر ایلرم برابر صادق عقدیک شرط
 مظاهرش و در هر معاونتی اولیه بچکن خدی کورنگ محال و حال
 بخانه اریک نه احتمال **بیت** این دم که از کوی امید اواره
 بایرشدن چون چار نام از دست رفت چار بی بایرشدن و در
 ایندی ای دمنه اگر کلیلک نک شمع بقای با فایدم و و طکرک
 حیاتی هوای غم و هر طکرک بزمرد اولوب کجده که سایه بارانک
 نهال اختصای ناز و کسر بزمرد **بیت** غم خور کر زین چمن شانی کللی بزمرد

روی سرین ناز است و زلفش تاب دار. دمه استری راست
 سولیسین بنای ذات شریفه که مرطوب نگذار کی میسر و وجود لطیفه
 هر ذلک تلافی میسر در من بعد کلبه کی بر صادق یار که بر مشفق
 بر از رکبلی کسوف بنی لطف ایدوب خرمت اخوت قبول قل زور
 نشاط عام و انبساط مال کلام ایدوب خرمت از رقیب ایدوب
 ایدوب بنی بو احمد بن خرمت ایدوب لوی عیش قدری ز روزه
 رفعت یقین در کتب بزرگ بود و فادار که بو غایتک غورنگ عهد
 بخ کلام و بنم زبان دعا کسرم بو نونک شکر یزدی شکر بار اول
 پس بر برید مسافر ایدوب خلوص نیت و صفای نیت حقه عهد
 تجرید و ایمان ایمان قوی عقد اخوتی تاکید و تثبیت ایدوب عهد
 ایدوب خزان موضع کلبه ایدوب دینه فرار در اگر طلب کج فرود
 یورب انی بولسین امید رک دنیا و سعید مشکور و عقی و غبار
 و با جو را و لاسین روز به دمه نشان و بر کی مکان و ارب دینه
 بولوب کنوری دمه کند و حصه سن افراد ایدوب کلبه کی نصیب
 روز به ویردی التماس اندیک بر کار در کار بنبر و ارب اول در کار
 اسرار و اخبار دن هر روز بولوب اندن بنی اگاه ایدوب سن روز به دمه
 نوک بولوب خولوب و خولوب و خولوب نادمه نوک و فادانه دک
 شرط معهودی مرغی و عهد مشروطی معهودی بیت شرط کم
 شرط را نه بر نر بر کون مادر شیر خولوب علی السحر بر نر نر خولوب
 دن خبر صوری شیر دخی صورت خولوبی اول و جمله که خولوب نر و عهد
 عوضه شمشیری حسن نعمت برله آینه ضمیر مادر نه تصویر اندی مادر

دمه یک هر سوال صورت صوابه جو اندن و کلماتک آب و نایند
 شیرک الجز اندن حباب و ارسیلاب اضطراب و شرشال انش
 انتباه و دشت ایدوب اگر بو باید کلام اراسته اقدام ایدوب
 سخن درشت اولوغی اجلن بچم الحق مر کلام رای آرای ملکه
 تیغ کلمه کرک اگر اعمال و آغاز خست و بریم جانب شفت
 و حقان مادرانه هلی و دمانی فالس کرک شیر ایدوب فرج ابواب
 مناصحت و میل و عجا و شر و داریه خست یعد رسک کلام
 نصیحت الجامک بی شبهه شایسته تهت و محبت دن دور در مادری
 ایدوب حال بو منوال اوزر اولیجی ملک کذب صدق و باطلی
 حقدن فرق امید کند و بر جبری نرزدن و نفعی فردن تم خیر دینه
 فرصت بولوب فتنه لری پیدا فکر که اتمام سابق انگ ناکند
 قاهر و رای صایب انگ تخلفی سندن عاجز فانه شیر ایدوب
 مادر مهر با نندن دلرم بو کون بو نر حاتم اول و احوال دمنیه
 دقتله مافر اولش یکدر احوال دمنه سنگ حضور کرده فصل بولوب
 پس فرمان شیر ننگ اوزر جاری اولید یک رسم سابق اوزر
 سن حکام اولال و جمیع عابد دمنه یک تعقیبش امر نه اتمام
 قلا بر بوج کلام اشرف ایمان اکابر و ارکان دیوان شیر ده
 مجمع اولوب تفصات همان فصل روز سابق مکر خولوب خضار
 مجلس دن دمنه حقیقه شهادت طلب ایدوب هیچ بر کسند انگ
 با بند سولوبی خیر و نرزدن بر کسند بر کله در میان ایدوب قانی
 القضاة دمنه به متوجه اولوب ایدوب اگر چه که حاتم ظاهر لاری

سنگ استفا شد که دل را با باطن جمله می سنگ چنانکه متفق المفا
 بو حاله سکا بو طایفه میانه زنده گانی تصور محال در حاله سنگ
 حال و مالک البق و اوق بود که کنه یک اقرار و جرکه اعتراف
 ایدوب شرط توبه و انابت له نفسکی و رطه عقوبت و عذاب
 اخندن خلاصی قلا سین و کام کردن احد الرا حین حاصل اول
 مراد که بر نواصل اولاسین و یا بود که خلقی تحت شر کردن
 خلاصی قلا سین و زدن ان محمدن خلاصی بولاسین **بیت**
 زیر کان کوبیده کاندز هر که چندین راحت است و زبان این سخن
 بر خلقی منت می نه که گفته اند آنکس که میرد از دو بر دق نیست حال
 یابری باشد که خلق از جور که می نه که کنگو کار است ازین زن ان تحت
 دار هد و در بد اندیش است خلق از غمت او و اهره نام آرا ری
 نیکو خلقی که با اهل زمین مراد و زنده او را در دل خورانه
 بودند غیر ای دمنه کار کنه بلکه اعترافی جایز کور سین ایلی فصلت
 عظمی بر دق فایز بولاسن اوله عتاب بعضی خوفدن عذاب و یایه
 رضا و یرب دار بنیاد و سرای صفای صفای قضای رضا و زره
 ترجمه ایدر سین تا یا حسن تقریر و لطف تغییر بلا غلکه زبان آور
 کند و سخن کسته کله بر انگش کون گبی ظاهر اینی و هر هوایی
 جو المکر و اریکن هر نکته دلپذیر اعتدال و قدرت ناله ایدقار
 ایکن جانب اعتدال فدن جناب انصاف میل ایدوب طوعا حیا
 اعتراف انکه سنگ فضل حدت و شهادت که فرط صلابت
 و هراسنک بین الانام علی الامور و الشهور و الاعوام بشمار

تمام بولوب و روزگار ناپایدارد و خواجوار غدارد که دار
 نیک و دیگر چین یاد کار نور کیدر سین ای دمنه ارباب عقل
 صبحی قنده بونکه نکشف و واضح در که نیک نام کلمه هزار
 بار بد نام کلمه حیاهون مرغوب و راج در **بیت** مردن کبی نیک
 فرجامی بهتر زندگی به بدنامی دمنه ایدنی ای سجاد بشین خرا
 شریعت گمان کان ایدر قضا بدهد مضایه کشاد و بر شکر در
 فرض ایدم که مسرت در بعضی روسته حق فری چون نافع اولوب جگر کز
 قلند نیم حقد و موطنی واقع اولوبن کند و حالی بلورم و عین یقین
 ایدر برات ساحت زتمم معاینه قندم کشتی کند و یک بنیان جرم
 یقین ازل مبتی و دم و تخمین ایدر عدم انکه نفاعه شرح و قویله
 موافق در نه ضابطه در طبع مستقیم مطابق وجود که سر بنم حیاهون
 ظن غالب دعوا ایدر کنی ای لحن قاطع قتلی رو کور مرز و بن صدق
 و استقامتی جرم و یقینم دار کنی کند و هلاک سنی ایدوب قتلیم
 راضی اولم و ان سکرم راضی اولم عذرا نه ناول ایدر افاضی اولم
 و لا تلغو بلایکم الا تلکله خطاب نه جواب و یرم عین البقین
 بیلور که هیچ بر نفسک بنم بنم اول حق یو قدر که بنم او ستم
 وار در بس اول فعلی غیر حقیقه جایز کوریم و مذنب مرتد
 اکار حصت بولیم کند و باید بجز و اکورم **بیت** من اگر خوش را
 نمی شایم و دکر انرا چسان بکاریم ای فاضی بوسوزن فارغ اول
 اگر جلاک نصیحت ایدر بندن اولی و اوجه و اگر فعلا و قوی
 قضیتی ایدر مقتضای شرع رسول ثقلین و خواج قاب توبین

صدر صفه صفه مقرب بحق محمد مصطفی جان شین از نه غرضه سید
 و چهار بار با صفاتی رو لرزه بود غرضه سید **بیست**
 اگر خواهی که در عالم شوی با عزت و حرمت که بی رویان با هر جای
 احمد مرسل زیرا هر حکم که فصل خصوصاً بر هر کسی نصیحت
 اوله و صیف سارم مثابه سکه اوله کلامه نزل و لغو دن
 اجتناب و اجدر و خطا و سولیدن اجتناب و اعتداف و لغو دن
 بود که حضرت قضاات شریفه در عهد السلطه موصوفه ایدی و استقامت
 مشهور و معروف این بنیم شت تحت و تحت طالع مقصود
 در که بود و اقصیه جانب احیاطدن یا بل و کد و نک طلی سایر احوال
 یکایلمه حائلی اولوب دیر انصاف استقامتی علت انحراف و لغو دن
 باطل و لغو دن **بیست** طب برای همه در کان میو است چراغ دل امیدوار
 من باشی کلی چو تو نشکست در بهار جهان را بود که مدد خارخارین
 باشی قضاات حکامه دانش دری که قبالة فضل کسری و هنر بود
 انکر توفیق احکامه مشتمل در بود مسئله بود و جهله فتوی و سوز
 بر نقد شهادت سکینه یقین ایلد ارا یلین بولمه دار الفرب با اعتبار
 تمام عیار واقع اولیه هر که معرفتی اولدغنی قضیه شهادت ایلد
 الحاکم اول قضایتم که اول باز دار بشدی قضاات استفسار ایدی
 نیز واقع اولدغنی **بیست** روایت ایدر که بر زبان واردی
 شرف دانده معروف و کرم صفات موصوف **بیست** با ادب جان فر
 باشی دیندیر با خدی کران با هنر شمار و مرزبانک بهر خانقاهی
 دارد کی که حسن و لطافت افت جان و لطف و جلا حیدر قضاات

ایدی لب آب حیات کیمی نوشیدن و دهی تربت نبات کیمی نری
 ایدی چشم نر کس کیمی بر خواب طریسی جو کس کیمی بر تاب یوزی
 صان اتش ایدی عارض آب فردزان ایدی کویا ممتنا
 زهد بار سالی جمع انفسدی و حذر رفته انکرن حال عفت و مرل
 ایلسته قلندی قمارش و کلدی پایسته کشش و خوش و کلدی
 صوبه عفی انتر ایدی کلدی و زنی که عکس چشم کور میرد و زنی
 یوزن کور و دیو چشم ستاره کچور لاله انتر دی نظاره بود مرزبان
 سلی نر از بر غلام دیو نهادی و اردی بغایت پاک زیاده
 ناخفا و نامردم دید سن اول حرام زاد نظر حرامدن منع
 ایلدی و نه آینه رسی سن اول بد نهاد زنگار فسی و فسادن
 پاک بودی غلام غلور مرزبان مدکور که خرم صفه صید جوارح
 طیور نام زاد اولوب باز دار لیلی منصفه معین اولدغنی بر کون
 غلامک تر و نظری اول کیک خوانک حسی شهباز نه بر بود
 اولوب مرغ دلی اول ستور ننگ غنی دانده که خیار اولدی
 باز این دل غدیر بلام تودر افتاد پس مرغ همایون که بری نظر
 افتاد غلامک شهباز قلبی اول همایون انشایک عصمت عشق
 هوا سنده شود پیر دار کلدی که نامر باری که دعوت نجران ایدی
 کلدی و هر چه ساعده کتور مک لوی کتور ندی فروزی حلقه
 مواصلتی دیر تری و باب مضاجعتی فتحه صدارید و باز دار پیر
 افسون و افسانه بر کار اید و بوعیت تربیر اول پیری دایره
 تیغیر دعوت ایدی مفید اولیوب و هر جنبه اول مرغ عیانک

جسد و اسید با زحمتی بی پروا از کتور دی سنگار وصال نکار به مجال
 بولیدی **بیت** بر دین دام با رخ دگر نه که عتقار بلند است
 چون طبع خامدن یاس تمام کلامی و نوید وصال جمال دن نا امید
 خست طبیعتی و کثافت طبیعتی مقتضای حرق شرقی حرق کتور
 قصداً تکی که انگ حقد و تیر غدری در گمان ایدوب فضیلتی با بند
 مکر مکی چنان ایدوب بس بر صیاد دن ایکی طوطی الوب زبان
 بلخی ایدوب و الفاظی او کتر می کنی بگو با نوید در بانی هم بگو کورم
 بر بسند دخی بوی تعلیم ایدوبی که بند کوردم و غیرت دن هلاک اولد
 بر می کون اول ایدوب در مدر ایدوب اول لا بلهم لره بویکی کلامی
 از بر ایدوبی بر کون مر زبان غم صحت و بزم شراب اراسته
 ایدوب مجلس عشرت و اوتومندی باز دار کلوب هدیه رستم و پو
 لوی کتور دی طوطان شکر گفتار طعن شیرین ایدوب افش نغمه
 باشکری نویمان اول کلامی عادت تکرار ایدوب الحانه لغاز
 ایدوب مر زبان زبان بلخی بلندی اما انلرک لطافت او از وصال
 القار است داد ایدوب بغایت دلا و بزم و ترغبات عشرت
 متانس اولوب حومه کتور دی و خاتونه حکم ایدوبی انلر تیار
 ایدوب و انلرک تعهد خالیز مقید اولوب کور کوزه ده بجا
 خاتون زبان بلخی بلیوب را و زمش پرورش و اول دوست
 روی و دشمنی روسته نواز شمشول اولدی **بیت** نفس را بر
 دم او شدم رسوای ازو من چه دانستم که خصم خویش را پی برورم
 انصاف مر زبان طوطی لره شید مایل و مر زبان اولدی که بر آن انلرک

دلپذیر او از دن بوی نظیر الحاقی استخمس غم صحت و بزم شراب
 و زمیل آرام و خواب طوردی و بر دم انلرک صورت و صلت
 مرغوبی ناشائسته و تکلم و دلکش و ترغیم فرج سخن استماع
 ایدوب زاید و عشرت و صورت لذت کوردی و بزم شراب صحت
 کیفیت راحت بولوردی بر زماندن حکم اتفاق بلخی دن
 بر طایفه خانه و مر زبان مهران اولدی مر زبان دخی مهران
 ایچن بر صحت خاص و وزب طوطی لری دخی انزه احضار ایدوب
 الود دخی ترغیم و تعلیم اول ایکی کلامی که علام بلخیدن تعلیم ایدوب
 تکلم آغاز ایدوب مهران بوالفاظی ایدوب حکم مجرا اولوب بر
 بافتدیلر ایدوبی بلخیدن باش ایدوب اول اول حالی استماع
 ادشیدیلر مر زبان کوردیلر بارانک آتش نشاطی سونیدی و از شراب
 انبساطی اسباب بی ایدوبندی و انقلاب حال و دم خون در جگر
 انفعال و بنلری سرور دن بحضور انکلام باعث نیدون سنوال
 ایدوب مهران بر بوی زبان اعتداری بر کار ایدوب حصار انکار
 تخصص ایدوبی کار کور اولدی و مر زبانک ایدوب خاطر غایب
 و زنگار دغدغه دن جلا بومادی او االامرا نظر بر نه اظهار حق
 جوی ده و واقع حالی تکلم میل و عبادن بری ایدوب ایدوب ای
 امیر کبریا که بو طوطی لری که مفهوم کلامی غیر منزه معلوم دکلر مر زبان
 ایدوبی بلخی **بیت** من ندیدم بنی یارن چه شام زبان مر غار
 بر بنلرک معنای کلام بلخیدن اما بغیر دلا و بزم و مر زبانک
 لوزن زیاد تلخ از ایدوب زمر اگر مضمون کلامی بلخیدن بلخیدن و از

بزم دخی اعیان ایدر سر اندر دخی حق تغییر لوطی لک فوای کلامی
مرزبان تقریر اندر لیر چون مرزبان اهل طبع دن بوجوانی نهند
بزم حضوری تلخ و بزم سوزوری سلط اولوب ایتدی ای عزیز
سز معذریه یو که که شدید دگ بوخیزید واصل اولدی حاله چون
حقیقت حاد و قوف حاصل اولدی دخی عذر و بهانه بی جمال فاکند
بزم ایتم دکدر که اول خانه دکه بر عورتدن فعل حرام صادر
اندر اقامت جایز اولوب اول مقادیر خود بخوار و اکل طعام
و نوشی شراب حلال اولد بگفت و کوانا سنده غلام باز دار
او آاز بلند ایل ایتدی ای خواهم بیز کوار بوخیز که حقیقت بنده
مطلع در و اول کاف نعمتک حقنه طوطی لک مضمون کلامی
مطابق الواقع **بیت** لک بکون یوزی آینی دربان کورب
اولدی قشعی بایدی قربان فالوب زلف کینه کفر قنار بوی زو
اولندی هوادار کورب سبیل لری آشفته اولدی دماغی دود
سودا بیلد تولدی جواردی عاقبت روز وصال ارشدردی
وصالی اتصال مرزبان همان مجلسدن طرب عورتک قلعه فرمان
انری خاتون دخی کار سول کوندر ب ایتدی ای قهرمان کامران
کرد و اکور درک هلاک و کمر سزاکور رسک امان تیغ فرما گز مضا
نقص قاطع در همان آنا و امده تاف و تامل و اجبدر تیغ و شهاب
غیر عا سیدر مشتب تبیل من کرد دست توام ارباب شرع و
ملت و اصحاب علم حکمت جمیع افعاله عموماً و سکنه دما دیمو
تافی و تجربه بی واجب کور کور و اگر قتل استحقاق اولد قهرمت

باقی در و اگر عیاذ بالله بر سبیل تبیل بری کنا هک قباله قتل تسخیل
اولد بعد سیف و تیغ در بیغ ذره انداخته تا نیر قنور
ونه انا مل تدارک سرانگشت تدبیر لکره اچلور و نه سودای
ملاحت لک الحلال اولور مرزبان عورت اول حواله دعوت
ایرب پرده البند صورت حالی بر منوال اوزر بیان اندیکه
ای شور بخت طینور حسی انسان نوعندن دکدر که انلرک کلامی
غرض ایتم اولد انلر آینه کیمی هر نه معاینه ایرر لرسته انی حکایت
ایرب لر از دار دخی انلرک در عا سده موافق شهادت ایرر و اول
کار دکدر که زبان او در کلک میسر اولد **مصرع** کولنه اینست نوا
کرد استغفار او خاتون ایتدی ای امیر لطف ایلد بوا می
تغیث و تسفیر و تقصیر و اکور که موجب تاسف در و مورث
تلطف اما بعد تحقیق قندی ایلد استحقاق اولد نخل تر در
ونه مقام توقف بدن غرضک جانسه جانانه تکلف مرزبان
ایتدی بوملک تحقیق نظر فیکله میسر در ایتدی بلخی ن استغفار
اولفون بو طوطی لر زباننه لغت بلخی دن کلمات و معمودن غیر
کلامه قادر شد شو یکم بویکی کلیدن غری حذر عا بزرگ محقق
اولور که اول ناخفا طری مرادی بند حاصل اولم یوب غرض ق
واصل اولم غنی اجلدن انلر بو کلماتی تلقین **استغفار** و اگر انلر لغتده
بو کلماتی غری کلامه قادر اولور لرسته بو بچار نک فانی حلال
اولسون و شراب زلف کانی بکار حرام اولوب قانم سکا شیر مادر کبی
حلال اولسون مرزبان چون خاتون دن بو کلماتی آشتی حقیقت

حالی تخلص بشرط احتیاطی مرتبه افراط پیشبردی و همانا منت
اندی تا بر هفت اندی اقامت اید و بکندیلر و اول قدر زمانه
چند آنکه سنی اندیلر طوطی کوک زبانه ای بوی یکی کلیدن غیر حرف
استماع اندیلر چون مفر اندیلر عورت اول تمندن میرا و باز
دارک آنک حقیقه شهادتی حصی افتر ادر بیوردی باز داری کتورک
بازدار الله باز دلنده نیاز اید بچیل تمام اید کلیدی مکر تشریف و انعام
احتمالی وردی خاتون ایدی ای کمان کبی اگر کی شیر کبی طغی سید
کوردی کبی کبی عراب رضای الهی دن یوز دندرب و غمان نفسی هوای
معالمی و مناسباتی اند ویردم بیت **هوا عولینه ایدرم یولدن اذرا**
و فاسر نام سینی اگر یازدم چون یوکلان تمام ایدی ایدی ایدی
کند و کز کند کند کوردم دیو تکرار او تیر قلم مراد شهادت
دیردی خاتون مشهور ان کتوردی ایدی ای کرم لم برله و
دانای ی زوال و یا معبد دو اخلال **بیت** بر حکم تو عبادان
شدند یقین این از قدر تو قوم لوط شری و زهر از لطف تو بیج
کس نباشد خروم کردان عیان تفت این با حصی خاتون پاک
دامن مناجاتی تمام اتمدن فی الحال الله اولی باز تیر چکان
صوبوب منتقا و خوشنوار چشم جهان بدین چقاردی خاتون ایدی
ای بی حیای بی شرم تا جرم کورمد کوک کوردم دینک سزای بودر
کورک **بیت** هر کس که بدین ان چشم که بدین باشد بر بدینی بیجا
در خور تو نم باشد بعد فرمان مرزبان نیک اوزر جاری اولدی
بازدار غدار و اول شکاک مرداری بر دار ایدوب عبرت فای خلق

جهان ایدیلر یوشلی کتور دیک تا معلوم اولم که بر کسند بلدر
نسبت ایدلر همه حرات روا کورمدی امر علی الهی انما
موجب خجالت دنیا و فضاحت اخوی اولم چون دمنه کلان
تمام اندی کلان علی التفصیل تسبیح ایدوب صورت حالی
علی ماهو الواقع حضرت شیره اعلام ایدیلر مادر شیره متوقف
ایدی کیفیت حال و اخفا و یحیی ایدی ای پسر بود کلوا ایتامک
شریسی امان بود ایدیکم یو بلعون بد کان اولدی مقرر دیکر بعد ایتام
آنک جیلر و مکر ی زوال ملک هلاک ملک مقصور اولیسر در و من
بعد حال شاه سپاه تنه اولوب شیره حقیقه که بر غلغله و هجران
مشفق ایدی اندن در خور کلدی سیر ارکان حقیقه دخی اول
صدور اولیسر در زیر که نفس خیس دن فعل حبیب صادر
اولیسر در و طینت بد شریشت دن خوی بد و خلعت زیشت وجود
کلیسر در **بیت** زبوم شوم توقع مدار چشم امید طبع مدار که
کجاست یمن ایهای فعل بار کند بولام فیه هر تمام تا بر ایدوب
دور دراز اندیشم له دوشدی و ایدی ای مادر کجا بلدر
یو کتر ندن بلدر و قضیه دمنه ملک زبانه دن استماع ایدوب
جرم آنک بکا و قضیه نک سرن بی شهید عیان و بی توقف بیان
ایت **بیت** بواقع اولان احوالی بیان بوی حق قصه روشن
عیان ایت تا بدین دمنه نک قتلند فی الجمله معذرا اولوب
دوست و دشمن میا نند ظلم مدکور و غدر لم معذ و مشهور
اولیم ایدی ای ملک بر کسند سکا اعتقاد ایدوب سنی

مجموع اسرار انفس اوله سن انك سركي اسرار انك سركي اسرار انك سركي
فرخ و ملت مروند و اندر و نقد را از يك خزانة دله امانت قوند
خباثت انك خلاف كنه شمه كرميكه اندر اما بوقدره قادركه اوله سن
دن اجازه ديت انك كرميكه كور كور و قوع حالي خاك بابه انما ايدم
شير بو كار رضا و يرب ما در دجي طور دي كندى منزله بلندي
دعوت ايد و بستانه لائق و اخلاقه موافقى مرا اسم تعظيم و كرمي
تقديم انك ان هكر ايتدى **بيت** الهى انك همه از ماى فرو نكوش
و غلظه چون انك ب حيت تو نكوشى **انواع تربيت و اصطفا**
كه ملك صباغ سنگ يا بلكه سور سدر نه مرتبه پيدا و ز انار شست
و تعويت سلطانى پيش ازى خالكره روز نوراني كنى ظاهر هويدا
بو سبدن بونعم مقابل سندن شكر كذا رلى سكا واجب در تابه جوب
و لئين شكرتم لازيدنكم روز بروز انار عواطف شانه سنگ
خلكه زياده اولوب و ابواب خرد و انك سنگ ش نكده كشاده
اوله بلنگ ايتدى اى ملكه اول عواطف ملكانه و عوام شانه كه
ملك روزگار بونده خاك زلفى مقدار حقنه بنزدل بوشكر
در زمين بعد دجي سور سكر كه انك طابعت شكرين بخ زمانه جوده
و جبهه بار نه ادا نمكن در و نيكه بى مقابل سندن بخ وقت
ايد ساسى و منت مقصور در **بيت** او بيزه قيس دل دگر بنى انك
قلامه نيكه بر شكر بنى انك اما معلوم جهان ياد كنه نشود يرك
بقدر الامكان مواد رلى و دوتخوا لقا دايه سندن بركار
و از خدمت كار كنه هوا سندن در مثال جان ايدم اما ن دجى

اميد در كه ملكه زمانك عظيم است نه اطاعت و ادعان كنى بنى
الجان برميان ايدم ماد بيشتر ايتدى **بيت** بنياد نهادن جودمان
او را بلكه تمام كردان ملكه اول زمان كه قصه بى عهده كنى سكله
درميان ايدوب و بوسرى ساير اركانه بنهان و سكا اعلان انك
و سن زمت اعتكاشك انك كنه شمر نه نك خصم اعدا انك انك
بائند بمرابطه سعى و اهتمامى بركه نكود سندن طالع حتى نعت و
صدق عبوديت مقتضاسى بود كه اول و عدله اى اجازه بوزر
سندن و هر نه انك اشتراك خدمت شير شتاب ايدوب و ببايد هر نه
اشك و مشاهد انك درست و راست ولى كم و كاست خاك
باينه بشدر بى و الا فريد در كه دمه و پيرفته مكره فريله كند
سين بند و بلدان خلاص قله انك منشور حيا ته طراى از اوى
چكوب قتل و سياستدن و از ظلم تو بركه مغرادر كه انك انك شمر
بخ ظاهر انك او جاعله صوقيه مكره داني علت و بهانه ايد
جزوى قسود و فساد ايد بخه خان ماندرى و دولت سران خاندان
بر لى كسان ايدوب با د فضايل و بركه كى على الخصوص اول كسبه
كركه ببايد بركه كلام سيلد انك ملكه سعى و اهتمام كونه در انكار
و غنى بركه ايدلى على الانعام عهده تبع انتقام انك كركه بلنگ
ايتدى اى ملكه بومهم بى زمت اهتمام در بومر نه دك اى ملكه
كتم شهادت ارقام بوجهمندن ايدى كه ملكه دمه و غدارك حقيقت
حالندن خبر دار دكلولى اگر اول زمانه بوقضيه فرض ايدوب
واقع حالى حفره عرض اسم چون دمه نك مكره و كسبه و قوفى

و دفع خضم منع عود هم پشت و یک روا اولوب رضای یاران
 کند و مقتضای او زور نقدیم ایدوب مقدم کور. لیر یعنی
 ابتدای **بیت** ای خسرو زمانم که از روی معرفت مسند فراز
 حکما حقه نهاد. اند. باد ابلق پشم ترا رام کر ظفر صداغ بر
 جنبان نه و غور نهاد. اند. عقلا کامل الذات و حکما استود.
 صفات بیورش لدر که باز اکر کاینات صدق صادقی دن کر نایه
 و یاران متفقین بلند سر مایه یو قدر **بیت** چون در افاف زبنا
 و پیر هیچ کس از دوست ندارد در کزیر. بر این اول طایفه که ساک
 صداقلین دارا لرب اقل صد و فا دار لک سکریل است
 اول و نهال نمودن کوی روضه اختصار صد یکت لک رسته
 سید تربیت بولاماده راحت روح و معد فیض ضو حذر و فواید
 بغایت چون و منافعه نهایت یقدر جمله سدن برسی بود که
 ایام دولته مد و مود بلیت و معاشرت اولوب مشکام نلیت
 د. سالک هیچ معاشرت و خطا بهت اولور **بیت** کر لدر کشیه
 یار موافق. که اوله بربری بولنده صادقی. ایکی کنشی اشخ کور
 یلگون. ایکی کوزیرنی طوترنی بر کور. کمان ایلدجن الی بر اید. نیز
 عدد نک فلقن ایلر کند و بر بر. یاران هم پشت و دوستان یک
 حقه مشهور اولان امثالک بر بری حکایت زان و خوش
 و کبوتر و آهورد که فاطم خواطد ثبت و مطور در رای استغنا
 اندیکه بخا اولمشدر اول **حکایت** بر همین ابتدای روایت
 ایدر که که نایه کشید. بر مغذ ازنی نظیر واردی و بر جاننده

چشم سار دلبر نری واردی که الوان از تار کونان کون صوره
 سینه زار کدونی یلگون کوستردی و عکس انوار ریاحنی
 پیر زانغی بال طاووس باغ و دندرردی چشم کوی آب حیات کوی
 هر جاننده روان ایدی لاله کوی شمع کوزان کوی هر طوفان
 ایدی **بیت** روان هر چشمی چون آب جوان. چراغ لاله هر جاننده
 فردزان. نیم صبح کل جبین ایدوب چاک. صبا نر کوی
 قلندر غناک. ایخ رقصه کر مش لک سبک خضر. شکوفه آوخته
 اولمش درم ریز. اول مغذارد. جانوران شکاری بسیار
 اولدنی اجلدن صیاد لکلور کیدردی و صید و خوش و قید و پور
 ایچون دامان اند. تعبیه ایدر لودی اول راغ حوالی سدن
 بر زانغ فراغ بال بر درخت طوبی مثال اوزر. آهشیانه
 طومنه نیر کون اول درخت اوزر. جعوب زیر و بالا
 باقوب جب و راسته نظر ایلردی ناکام کوردی که بر صیاد
 دام اند. دامن یلنده. تو بر حیل صیادی پشند و دانه
 عرد و تر و بر صیو صوفیان زمان مشتبه بر سیل بغیل اول
 درخته متوجر اولوب کلور زان بندن زیاده خوف اتوی و
 دور و دراز اندیشیه دوش کلد و ایدی **بیت**
 یارب این شخی راجه افتادست. این چنین باشتاب می اید.
 هیچ معلوم نیست که چه کسب. که بدین اضطراب می اید. ممکن کبکی
 صید. قصد ایدوب بی شکار ایچون بر تیر بری شست ترویر.
 راست انشدر حالا مقتضای خوف بود که بر می بکلیو بر درم

تا ببرد غنبد نه کلور کورم هر نه ظهور کلور سبب است ایدم
 تا به سیم چو از ببرد بر منی اید پس زای اول قرار اندوکی غدا
 بر سوراخ کیرد ب حال صیاد دید نه حد نکران اولوب
 دوری صیاد دخی اول در خشک دین کلوب دامن قورب
 او سوزد از الوب کندی یکین ظاهر او توردی بر سبب
 یکین بر سبب نماده کلوب حوالی دانه نزل اند بلرانی که در او
 سرور لری مطوف نام بر کونترش هین پرواز اید که نهین
 پاک دطبع ادر اگر عقل غش علی و فهم کالی و کینست تمام و فرات
 مالا کالی بنی نوعند نمناز ایدی بو کونتر لکها متابعه
 ایدر لری دلیل دهمار انک خرمشده که سر نایه صلاح ایدوب
 و پیرایه خور و فتح ایدوب روزگار بکوردی همان خط که اول
 دانه لری زیر دانه کوب کونتر لک دین طبعی زیاد جلوه اید
 عقل و خردی عنان اختیار نوزند قبضه اقتدار لری کندی
 مرحت و شفقت بوزن که مهر لری که لری لازم در زبان
 نصیحت اید جانب ثانی فکر عواقب حرکت ایدوب ایدی ای
 یاران یکدل خرم کامل و رای تأمل مقتضای بود که خرم نام
 اید هر که دگو کر دانه اید و شیه سز **بیت** ز روی حوص تبخیر
 دانه مرده هوش باقی که در زیر دانه دانه است جواب و بر دل
 ای مهر بر کار مضطرب به شوق قلب تمام اضطراب
 جو علم نور سینه کمال التهاب در حوصله مرده دانه دانه حال
 و معدوم در غرض اشتیاق مالی ایکن استماع نصیحه جمال

نیم برده ملاحظه عاقبت بر و مال پنج منصور در احاطه سلف بنو
بیت کمر سبز بر ملا دل بود ز انک از عمر خویش سیر بود
 محقق بلرانی کران باد تو کندی نصیحت اید خلاصه
 کتور یک شغور در سن منوع و بلاست اید چاه غفلت و جهالت
 خلاصی ایلت شغور هر که در بندگی نفس افتاد مشکل از بند غم آزاد
 بود و دهقان خیال انکر زمین دلند و صحت غفلت نهانی
 در کدی قاید تقدیر رسن تدبیر کدی ریختن سحر لکها نام
 جانب اید جلدی **بیت** ای بی بصر من مردم او میثکد قطار
 القصد و کلی کونتر لک ترک خرم ایدوب بی اختیار دانه خرم
 اید بلرانی نام سز تمام اید دانه او شید و گرداب دانه نام
 دوشید و مطوف فریاد اید مرک ایدی بن سز دندی که تحیل
 و شنایک عاقبتی حرا ایدوبی تأمل و تانی بر امر ارنکاب
 خدای رای هوا اید **بیت** طریق عشق پر آشوب افست ای دل
 بیفتد انک درین راه با شتاب رود بخون شرم نوم که کلور
 یول ویرد کتر و بخون بی تحقیق طریق نومضیق عیقه که دگر کونتر
 حیرت و تخیل دستوی اولوب هر چند که کندی لری علامت
 ایدوب اید کلرینه ندامت اید بلرانی ویردی و هیچ مفید او
 و دام کبی جسم سرتا چشم اولوب هر چند که کندی لری راه خلاصه
 بچار لادن غری طریق مستقیم بوکاید بلرانی بو انداد صیاد
 بی امای نماندن چشمن کبی بر تاب ایدوب کینی دچقنه حله
 دوان و دام لظفند سیل کبی روان تا بید لری قید خط جلوه

فرخنده خان و شادان منزل غنیمتی الوب کیده چون امام
صیاد جلای بوشنا کوردیلر طبطاب اضطراره اغارایزد
هربری بر سبیل استقدال کندوی خلاصی ایچون پروبال اؤز
مطوقه ایتدی ای تی زبر علی حد کند خالصکرمعت
ایدر سر اول تی فایده یوکه کیدرس فیه بر کر حالندن اجمال
وغفلت ایدر سر بوسد اوقات علاقی دکظر وینی چنین مانیه
شرط یار اناست مذهب فنون و واین مروتی صیدین صاد
اکا در لر که محب مخلصک استخاکسن کندو خلاصندن ایم بدو هم
قدیمی نیک نامنی کندو مامندن مقدم کوره ننه که اول ایکی
برگشتی دیشلست اولوب ایکسی دخی جاب کی روی آبد
کنار دریاده بر شاور که صنعت مداحی در سر انشده انلوی
نیلو که میان آب د کور بیک ذورق مثال کند و سن دریای
انری و اول غریغری خلاصه همت یلکسن ایوب هر نفقه
که خلاص دمنن طوع لدر فایده ایدر ب ایزدی بیت بوکر داب
بلاده بنی قورار خلاص ایت یاری ای حفر دیوار اگر سر دیو
همت یوغنه خلاص نجات یارانی کند جانکدن ترجیح ایدر
احباب قدیمی کنای نفع کدن تقدیم ایدر کورتی نر فرمان
مطوقه یسماع طاعة دیوب علی الحلال بقدر لاستطاعت قوت
ایدر ب بردن قدر دیلر اول حیل ایلد دخی پرواز کلوب
بر جان متوجه اولدیلر صیادو حال کور بیک فریاد ایدر
بی لری سکر تدی و عاقبت در مانده اولوب هر کوشه و شکر

دیو کوزن هوا به دگ عقل کیدری زاع باو احوالی تماش
ایدر ب کندو کنای ایتدی عهد بعید و مدت مدیدر که بوشور
عجب کیم عددن عرصه وجود کلک دخی بود احوالندن
ایمین دکلم اولی بود که انلرک عقبه دوشوب عاقبت حاللری
نیه منتفی اولور بلکم بوجوبه سر یایه یکار زخیر بار و زکار ایدر
وقت احتیاج بنای امور دستور العمل قلم بیت روز بجزیه
روز کار بهار بیکر که بهر دفع هوا دشت ترا بکار ایدر بسا انلرک
پینه دوشب پرواز دکلمی مطوقه اصحاب ایلد دخی کورتی اوج
هواد بال استعجال ایلد بوجوب متصل کیدر لودی صیاد حوص
شوخ چشم طمع و اطم فقدان دانلر عقب لونه دوشب دیدر
تفقد حالندن تر صد ایدر دی مطوقه کوردی بنور صیاد
انلرک صیدی صندن و قوت طامعه سی اقتضای ایدر که هیچ
حفظ طودیه او ترمیه تا انلوی هر قدر کیدر لوس بولوب اله
کورتیه یارانه متوجه اولوب ایتدی بوسینه روی جفا بوی
طع خام و جهد نام ایلد بزی صید ایچون کر قصدی میان جان
شویله بند انقدر کم دایر شغفت و در جندن هزارم حلقه طفره
کمتدر تا اول شخصی جیندن بعید و چشم هر قصد نایدیلر
وزیردن نا امید و لر صواب بود که ایا دانلق لوطه فدا و
نا نظری بزدن منقطع اولاد و احباب خاسر و منفعل و منکر دونه
منزله کیدر کبوتر مطوقه نک اشارتیه لایق وایسته موافق
حرکت پرواز اغاز اندیلر کشت دشت و هوای صحران

و از کلوب باغات و عمارات طرفه پیر و از اندر صیاد بچار
 چون انگری کورمز اولدی کبوتر اوار کبی بر زمان چران و
 سرگردان اولوب عاقبت حیف و دریغ و خون بلیغ ایله و
 حشر و اندوه و حشر بنوبه و دین خانه سده کلری زاع
 بهنجان کبوتر لر عقیق زوان اولدی نا انگر کفیت حالی معلوم
 ایدر حکم السعید من و عطر بعیره ای اولوب و افعه نک
 دفعه و اخلین غانک نایله نک دفعه و دیگر قله بیت
 عاقل است که در توجیه نفع فرغ زحمتان ذکر بجز خود بر
 دارد ایچ از وی ضرری فهم کند نستانه هر که داست از آن
 نفع رسد نستانه کبوتر لر یک صیادن امین اولیجی دفعه
 دامن رقبه لر ای استخلاصه مطوقه مراجعت ایدر اولیجی
 مندر است تبریز مسلمان فکر اول امر غوری خوشی نفعی تقدیر
 ایدوب بیوردی کبی معاونت یار و فاداری مطا هر
 صدیق حق کز او کور داب دشوار دن قصه کنار خیال محال
 و کار نایله در بیت بی همی این کار سر توان کرد بو مقام
 قریب زر یک نام بر خوش نیز نبوش دارد که بنده صدق و صفا
 دعوی ایدن خواصدن مزید جس و فایله اختصاص بولمشیر
 و چار ساز و مهم پیرد از لقه سیر جلان دوست نواز دن
 فرط امتیاز له ممتاز اولمشیر بیت رفیق و مخلص و یار و
 فادار و فادار ملق اولمشیر اکا کار لازم که آنک
 جانب نشناپ اید و زو برات باینه یوز سر و ز که شاید

آنک مدکار لفیله بو بند بلاد خلاص اولوب وادی رمال
 ویر و و کور داب مخاطره دن احسن وجود و زور خلاص یوز
 کور کتر بس اول خراب که موشک خانه سی آنک حوالی سده و زو
 اندر بلر مطوقه سوراجی فاینه کلوب دست فراغت ایدر حلقه و
 ارادی تجر یک ایلدی موش نیز نبوش و از مطوقه کی کوش
 ایدر یک خوش ایدوب بی احتیاط طرط کلری جون یار قدیم
 بسته بند و ملا کورب سر شک انگ دید کورن زوان اندر
 و دو داه در الدودی جلر بر یا نندن آسمان ایدر کورب ایدر
 چه حالست این کبی بیچر حالست درین حالت شکیبای نما
 من از باران چسان فارغ نشیم جو یار خوش را در بندیم
 ای یار و فادار و ای رفیق عسکر بیج حیل اید بو بند بلا
 اولکه و نه وسیله اید بود در کمر قنار اولکه مطوقه جواب
 ویر دیک چون انواع خیر و شر و احسان نفع و ضرر احکام قضا
 و قدر و فرمان واجبه از انمان حالی القوی و القدر مطوقه
 مربوط و شادی و غم و صحبت الدن همراه که خات قدرتن
 دیوان خانه از لطف القلم و افع و امش اولا لایدر که عه
 عرمدن منفه وجود کله لاجرم الدن احترام فایده ویر
 و اجتناب منیع اولر بیت چون قضا لوجه چکلدی قلم سده یار لک
 نیز میر علم کاه اولو که حوادث تقدیر سده از او این
 او رزنجیر بنی و یارانی قضای ربانی و تقدیر بر دانی بود و طر
 بر اشوب دای کور کتر سیب و دانر کی کوز مزین جلر کز قدی

با وجود انری تأمل و ثانی و تبصر و تحمل ارشاد ایدر تعجیل
شنایدن زجر و تنگ اضطرار بنجر ایدر مفید و لم یحب
دست تقدیر دیدن عقل و بصیرتی میل غفلت ایدر تیر و منتر
رأی در بخت کدورت جهالت ایدر حیرت آخر کار جمله می ندرخت
و دام بلیه گرفتار اندی موش نیز بهوش ایدر ای غی کس
مقول کس نه بوجن تدبیر و رای فراست ایدر بود در کینک
نازل قضایه مقاومت قلیه و تیر تقدیر یسیر تدبیر که باشند
صاومیه مطوقه ایدر ای زیرک بوسوزن فارغ اول بن
دکل انکر که زور و قوت و عقل بصیرت جاه و دولت و هنر
فضیلت و دیوار و سروت و قدرت ملکیت و غناده
و الحاصل جمع اسباب دولت و امور دنیا و هزار بار بزرگ
و بنیدن زیاد و اولار پیشانی احکام اذلیه دست اور مرار
ساعد تقدیر پیچید تیر به بور مرار لاراد لقضایه و معوق ملکه
چون قاضی ناقض الام قضایه قبایله ارادی قلم مشیت ایدر انضا
ایله تعمر دادن مایه فی بحر سمایه ایدر کور و اوج هوادن مرغی
تاویه سرای اندر افاد و ایدر دن بهر احد مجتمع اولور ام قضایه
دست تصرف ایدر دایره و حکم قدری دیوار عقله سدایک مشیت
در بیت از لده هر نه یزدی دست تقدیر اولنر تا ایدر به لفظ
تغیر اولاجی نشسته اولور داد ایدر کک کوکلی غلین طوت
کک کک شاده در لسه برار ایدر جمله عالم ایچند بن ایدر مزه ناضی
کم نه سوز سینه ایدر صا و لور اولنر اب دین ایدر نحو اولور اول

نیاز و سفلو کوز یا شتری تر نه باد آه ایدر اوراق ایدر
شویله بلکه جریان فرمان قضاده دانای کامل و نادان جلیل
و میدان تقدیر کدای حق الشان و سلطان جهان ایدر انضا
بیت بنور زرشاید بر احکام قصاکردن یخی زبیدی ایدر
قصا چون چکر کردن زیرک ایدر ای مطوقه کوکلی خوش
طوت بهر خلعت خلقی که خطاط قدرت مغراض ارادت ایدر
عقیده عبودیت دن بر یک خلقه راست پیچ کر که کر بیانی
زرشته دولت ایدر ارسته و کر که دراز خنثیه بر کشته
اولی بی شهید غصه عنایت و عین کرامت اوله کر که غایت
تافی الباب بر کشته انک عین حقیقه واقف اولمیه انک طمینه
اولی لطیفه فی خفیه عارف بو لکنده بو معنیه بیور مشهور
بیت زرد و صاف تر اکار غایت خوشی در کش که هر و ساقی
ماداد عین الطاف است بو سرگزشت کر که نظر جابیده اندن
بخشور اولور کسین و نظر دقیق صلاح مالی حالی اندر کورین
که دیشلر در نوش صفای بنی جفا بن خیره کلر و کل راحت خار خنث
سز منصور و کلر بیت بسی مراد که در دن نام ایدر با ست
بسی امیر مرور که نام ایدر بو چون زیرک بو فصل بر اصلی تغیر
دیشلر به تغیر اندی و انک شول بندلرین که مطوقه انک معنیه
کسمکه باشدی مطوقه ایدر ای یار مهر بان و ای موش جانان
جان اول یار آمدن بو بند کرائی رفع ایدر و خطاطی انکر
مهمندن جمع ایدر بعد بنم بندمی قطع ایدر موش انک کلامه

الثقات الميوس کار نه مشغول اولدی مطوقه بنه تقریر
 اندیک ای زیرک اگر بنم رضای قلم ایدر سک حقوق
 مودت سینه اخوی کوزدر سک شرط بود که اول بندن
 قور تر سن بو کرم ایلد داغ منتک چینه اور سن زیرک
 ایندی ای برادر بو حدیثی مکرر ایندک دیو باید مبالغه فی
 سر حد افراط بشدر دکر مکرر سنو کگذ و فک جا جنگ بو قدر
 یوق زمتک در نفسیک حقنی بلیوب ایدر نفسیک سنک سنک
 غافل سن مطوقه ایندی بو باید بنی ملامت ایلمک بطور
 مشغور بالی بنم ذممه امضا اولوب انلرک تعهد حالی
 بنم اهتمام تعویض اولنشد در اول جهنم بنلر بنم رعیت
 بنم اوستمه حقلمی ثابت در اول سبیدن که بن انلرک
 سردار و مقتدر اییم و بنم دخی انلرک زمتند حق وار در
 بعد انلرک رعیت کک حق رعایت ایدوب انلرک معاویت
 مظهر تله بیدار صیاد جلادان آزاد اولدم بکاد دخی انلرک
 لوازم حقوق الزام ایدوب محقر کک مرکم ادا الملک
 لازمه هر بار و شا که گذر و آسایش طلب ایدوب رعایای سینه
 بند بلا یه قوی رو اکور از زمانه مشرب عسرتی بره و
 دولتی خیر اولاییت نه اسبیداندر دیار نو کس که آسایش
 خویشی بدنی و لیس زیرک ایندی باد شاه رعیت میاند جان
 مثالند در بدنه و دل منزله سینه در درونه اندیش اولی
 بود که اول انلرک حالی تدارک اوله زیرک دل صلاح اوزر

اولاف د اعضادن چندین فرار بر نه و اگر عیاذ بانه
 اوزر اولک شر مایل اول سلامت اجرا فید و بر نه
 نه که صاحب نبوت کشوب عیب گزیدن معاذر بر مشر در
 الا ان فی الحجة مضغرة اذا صلیت صلح الحجة کلمه و اذا
 فسد الجسد کلمه الا و هو العلب جاکران کر شوفا کر
 غمت از سر رسه چونکه موی کم مطوقه ایندی اول بنم
 بندلری قطعه اشتغال اید سن اینده خاطر ک رنگ ملال و
 تیغ دندانک شایده کلل متفرق اولوب یارنگ خلا می باشد
 نکاسل و اجمال این سینی اما چون بن بسه اولم بنه دند
 نه قدر شکسته اولور سه و ملاک نه دکلو کلل کلور سه مقرر در
 بنم جانیمن تعاضل و نکاسل قلمک کرک در و صحر کر بنی
 قید و بند قوم مجاز و رخصت بولمسک کرک چون هنگام
 بر بر نه مشارکت و موافقت واقع اولدی شرط حقیقت
 و شرط مروت بود که وقت خلاصه دخی موافقت اوزر
 اولوب خلقی مراقبتی رعایت قله و زیت کشیک یا غنای
 کر کدر بلا و غصه یاری کر کدر صفا و قنیه چون بولور کئی یار
 دلی یار اولور در بولور فادار موش ایندی بلی عادت اهل بلر
 منت و عقد ار باب نفوت بود که بیور رسن بو حصلت حید
 و بیور سرت پسندیدر نک فایده غایت جو قدر و سمرانه نهایت
 بقدر جلدن بر لیس بود که خلقک سنگ حقلکه اعتقادی و لطفک
 اعتقادی بهم و مستحکم اولور دخی راجحی کسی شاید که از

کار بسته بکشاید پس زیر کجده تمام و هر دو مال کلام اید اول
 تیشه دندانی بند یارانی قطع اید و بعد کردن مطوطه
 دن دخی بار کرائی دفع ایلری چون زیر کلک کاری تمام اولان
 واهی بر انجام اولوب مطوطه تی جمع کونتر لرد و دهن حشک
 و چشم و تر لب نشانی و دایع ایدیلر و شکر سلامت اید
 امین و مطین آشیانه لونه بدن خلاص اولوب کندیلر زیر
 دخی مسکنه کیردی چون زراع زیر کلک بوجانی کوردی و بند
 دانی تیشه دندانی کسب احبابک استخداص بایند حسن ایتان
 مش اید اندی عنی صمیم القلب انک محبت و مودته رعیت
 قلدی و انکله مصادقت مرافقی و انکله نیت جسمه و غنیمت
 عظیمه اختیار ایدوب کندی ایدی بن اول کبوتر لر و دایع
 اولان و قایع دن امین دکلک لاجرم بخیلین بر صفای ضمیر
 و صاحب تبریر له وقت بلاد ظاهر و هنگام محبت و دوستی
 اولان مصادقتدن ناکزیرم **بیت** کم قند اوله بیار و فادار
 بولنیز کمد دلدار غمخوار جهان دارنیز که چو قی اولور بار سنگ
 بار که چکنلر در کباب چون کانون در و دندن بو آرزو دیک
 جوشه آغاز قلدی اوسته سوراخ خوش طوبی زبان اعتدال
 و بندکی و نیار له آواز ایلدی خوش ایدی کمد زراع ایدری بن
 بند یا کمر تی زاعم بنی نوع میانند محضر و جفن طوبی و دایع
 و خوانند و خنادی که باغ بر سیم محبت خاکبای باران یوز
 سور مک استرم بوزیر که بر خوش تیز خوش ایدی که رو کار

کرم سردی و ایامک نیک بدن چو کور مش و سوزش کچور مش
 و اول موضع بکیرینه گاه الجون سوراخ از امد قلوب بر سر
 مکان اخره راه آتش و هر واقعتک علاجنه قبل از وقوع
 اهتمام اید بر کار کالجای منی مقتضای معافه کور اغامه بشد
 چون زراع اید و کن بلدی زیاد بخسور اولوب ایدی ایلدی
 بر سر مردن بعد المشرقین ابراق ایکن طلب معافه نه باعث
 اولدی و میانمزد میانندن غری مناسبت بو عکس مصاحبه
 ایجاب ایدر نه سبب حادث اولدی زراع صورت حالی بد ایتدن
 نه بایسته ذکر حکایت ایدتی کبوتر حقد انک حسن عهد و کمال
 وفادار لغت اطلال عن بیان ایدوب ایدی چون کوردی اول
 بجار اسکن عنایت معا و تنک سیل سیلدم ام بخندن خلاص
 اولدیله و مصادقت مرافقتک و صید سی بر کتیل اول و رطبه
 غنادن رتا اولدیله و سنگ کمال وفادار لغت جازم اولوب و فور
 بحث خلوص طوبیت و صفای ملت و صدق و عقیده بایع عادت
 مانگ عارم اولدیله و خار میاننی رشته مضامین میاندن
 کتورم **بیت** داریم بسوی تویی دل نگرانی حال دل خود با تو
 بکفیم تو دانی خوش ایدی بنم نوعه سنگ جنسک میانند
 مصاحبه بنم نر نعمت و منای و خلود و حسن زور تر و بر له
 معروف و بن فکر و تدبیر له مشهور ایکن بایندم ده احتمال مواصلت
 دایره عقلدن بغایت مجهود **بیت** بیازار تو سودی جز زبان
 جانی بیستم که بعد المشرقین ابرامیان مادرین سودا یوری وار

مش

صوفی دم در که بر نشسته که در این راه امکان ده اولیقه بر منته مکرر
که بر امر احتمال محال اشتغال انگه مان فردی کی نور تک و در یاد
آت سکر تک و تار غنکوت ایل غنای شکار انگه افعال چنانیک
مال طلی پیدا در که اجابت اعدا میاننده رسوا اولوب ارباب
عقل و اهل فضل قفسه کف و جهنم اظهار انگه در بیت
ای دام تور و قفسه شکار دیگر کی کی ان صید تو در بی شکار تو نیامد
زاع ایتدی ای موش بو کلامی ایللم فراموشی که احباب بخت
و ارباب حاجت باب مرمتی سربالمرز و اهل عزت در کاه پناه
ایدری بدخشنو ننگه رد ایلر از بن حوادث زماندن بو بار کاه پناه
ایروب و فایع دوراندن بو نجا ارباب جاهه النجا ایلدم بیت
جزا استان توام در جهان بنای نیست سر بر لایق در جوامع ایست
حالا چون خلقه کی بو سعادت بانه لازم اولدم و دولت کی
بو جرم که ملک حرم و متنه معازم اولدم نه احتمال در که تیغ جفا و حق
سیر کی بو نیست دن یوز دندر نرم و خالدر که تیر جو رسیم تم جو
زخمندن مکان کی بر جان بدانی بابل اولوب سز کی هوادن کردیم
بیت که شمشیر سیاست می نوازی حاکمی و در شریف غلامی بر بری نوازیتم
موش ایتدی ای زاع کرم ایلد باب جلدی بنیم جانیه اچر و دام
بنی صید با چون دار فری صیحه کسنگ بنی نو عکدن طبعیق بلور کنی
سکله بکا مصاحبت عظیم شین در چون باین دجسیت بو قدر
یا غاب البین سنگ محبتکدن بکا اجتاب فرزند بو تک بر که
مقتضای قول حکیم روح راضیت با جنس غداست ایل سنگ

مصاحبتک بی مکان سویان عوارث جاندر و عالمه مکرر کن بکاران
الطیفان امکان دکلدز بر کس که بر شمس صحت ایلد اندن امین
اولیقه اول واقیعه مبتدا اولد که اول کبک دری اولمشدر زان
استفسار ایتدی که کیفیت واقع اولمشدر اول حکایت
موش ایتدی روایت ایدر که بر کبک دری بر کون و امنتد خرامه
کلمشدری و آواز و قهقهه و صدای غلغلای سامعه دهره و کبک
سپهر و ایلد و لوله ویر شدری قضای الهی بر بار شکاری
اوچر کن اوج هواد اول والیدن پر کنی باهری کبک خواندر است
کوب او از قهقهه سی سامعه سزد و اصل اولوب لوح خیال باز
طرح مصاحبت حشر سم اولوب الحاصل جانور دلدن انکله منایه
بابل اولوب چون سیداب بخت باشندن اشر خاطر بو اندر است
دو شد که بو عالمه بر شمس بر اهدم مناسبت و بر حرم مصاحب
بالفروز و اجدر تا ایام دولت یاری و همکام نمندن یکبند
عکساری اولد حالت صحنه قلبی مصاحبتی دن صفات وقت مرصده
روحی و حاشی ایلد شنبو له معنی مذکور در مثل مشهور در که
السنة نالده مذکور در هر که بی یار بود بیو ستم ییار بود
همیشه در خاکدان دهر بیکار بود بو نکته ادد بو بیت همین
در که زاده خاطر چین در بیت جهانده هر ملک کی یار بو قدر در خقی
عز تنک باری بو قدر بو کبک بر یار خندان روی و خوش رفتار
سبک روح شیرین گفتار در قلبی نکلو پرغ ایلد و جفس اینسک
صحنه تازه و حرم اولور و سینه و نقد الم اولور بو نوع

بعد که گفت ایله منشرح و بی غم اولور **بیت** یاری یار یار یار
 یاری یار یار یار که زکامین کشاید هر که جمال خویش نماید
 زانکه دل غبار غم نماید پس از بسته جانب کبک روان اولدی
 لیکن توان بازی کوی چک غدر کنن بر سنگ شکافند بهمان اوله
 باز اول سور اخ قریب تر قول ایندی و زبان نیاز که کیفیت
 تقدیر آغاز ایدوب ایندی ای کبک سوا بق از ماندن الی هذا
 الان سنگ فضا سکدن غافل ایدم و سنگ فور کالانک
 بکا مستورا اولدی اجلدن شدید که افق اولان تقصیر اندر
 معذور ایدم الحاله ندن اواره قهقهه اسطه سیکر کلک شط
 تاز و روح انب طبی ایلان حاصل اولوب خام دل و سیکر
 صمیم جان و دلدن مایل اولدم سکدن التماس ایدر که من بعد
 نبندن بر اس استیوب بند کیناس ایدرسن و وحشت و وحشی
 قویب میان دل و کمال اخلاصک شانه آشیانه مره اقتصاد ایدر
 برکت مصاحبت ایلد بیکانه لک یگانه لک مبدل اولور و بجز و د
 ثمر مراد بر **بیت** تخلیست غمت که از میوه مقصود
 هر چند کسی پیش بر پیش بر آید لیکن بان تفرغ و اعتدال در کار
 ایدوب ایندی ای هم مان کامکار ای شهر یار بطور لطف ایدوب
 بوغلان کوکل غموکیش رقی ایلد شادمان ایلد و من مسکنه دیدر
 مر حمت نظر ایدوب ارحم الراحمین جانبی یاد ایلد هر کبک اخ
 دخی شکار اندم فرض است باشک صدقه سی ایچون خوشبو جانی
 آزاد ایلد **بیت** من و فکر تو محالست خطا من و وصل تو

خیالست محال هرگاه آتش اید آب احتیاج قله بنکه سنگ حیا
 اول زمان مصاحبت میرا اولور و هرگاه افتاب ستار بنشیند
 اقتران و از دو اج اولان سنگ بنه بناید مرافت اولوب اول فضا
 وجود کلور **بیت** زین فکر در کز که بجای نمی رسد باز ایندی ای
 غم نرم سکدن انصاف ایدر بن بومر بالقدن غم نم بود که سنگ
 تطف و مدار ای مستلزم اولان نیز جنگل کمال انفعال و از
 در که سنگ امتثال لیک صید بر عاجز اولم و نه متفر مدد خود
 انگار و ار که کند و طبع یک شکار بر فرو مانده قالم همان بود
 نبندن بغری دکل در که سنگ مناسب سود اسمی و موافقت و
 تناسی هر وجه باعث اولدی و سنگ ترغبات عجبک و حیات
 دلفریک تماشا سی ایلد بی غلدر میل فی محابا حاد اوله
 اگر چه بکاس سنگ مصاحبتن خواید لیس حاصل اولور و سنگ
 بنکه مناسبستن منافع فی شمار متواصل اولور اول بود که بنم انبای
 جنم سنی کوره نوزیر سایه هما بوندد برورش ایدرم و احتمال
 دست قدیمی کو تاه ایدوب پیرانکه قدم سستی دراز اندر کوی
 سکا دیدر هر چند نظر ایدوب چشم رعایتی سکدن پوشید طوبی
 و سن فی باک و جوم فراغ ایدرم اطراف کوی طواف و آکناف و شفی
 کشت ایدرسن نایه سنی آشیانه ایدوب شانه بیکو ستر تماچگاه
 منیع و آرامگاه رفیع رسکن اولوب سنی نوعنر حقیق ایلد
 سرفراز و اقرا لکدن رفعت و درجات ایلد ممتاز اولکسن و تان
 سنگ قبیلکدن شانکه لایق محبوب مرغوب موافق جفت بولور

سکا تر و چو ایدم نادست معاشرت ایلد در اغوش و تحت
 غنقی فراموش ایدرسن در روزگار کی حضور و فراغت ایلد
 رفاقت بدو چو رستین **بیت** باز زمانه جفا و نه از سپهر زوا
 امید حاصل جام مراد با مال **کلیک** ایدی سن ایدرم غایت
 غنا ان اختیار طیور سنگ فضا افتد ار کدر بن سنگ عیانی خراج
 کد ار لر کردن بر لبی بن و بن مقول کسنگ کفای و احوالی کسنگ
 و دلندن و خطا و غفلتن خالی اولن احتمالی محال در اول وقت
 بن سنگ لطف استغفار ایدر بسنگ لطف دعا نیکو امید
 و ایدم کلن که شدن بر نادره صادر اولد که خاطر عاظمه مخالف و نایج
 مبار که نامیایم کلن اجم بر غضب خداوندی عهد سابق بیورس
 کر که و تیغ خنم ایلد کردن رفیق موافقی اورس کر که همان اولی
 بود که **بیت** قلب مسند قناعت بود یا سبب کیوب دنیا کی عزت
 قیاس **کوت** و خلوت نه نوشته قناعت اختیار ایدر طاعت
 بادگاه حکامدن که متضمن خطرات کلی در فرار ایدم **بیت**
 قاشای رخ خورشید حد خدائی بیم **همان** بهتر که در سایه یی دیوار
 بنشینم باز ایدی ای برادر بلر منگه دید و دست مشا ایدر
 عیب دن نابینا در و مهر زشت که دوستدن صادر اولد بغایت
 رغن و حسنا در **بیت** زهر ترادوست چه داند شکر عیب ترا
 دوست بنید هنر **کلیک** مر زمانه زبان اعتداری پرکار و زر
 بهانی در کار ایدی بار مقابلدر جواب شافی و دلپذیر فصیح
 و شواله و خطاب بی قیاس لولم عذر و بیان و وعد امانت و نفع

التماس لولم اول مرغ زبیدنی دام صحیفه رام کلدی محصل کلام
 کلیک عشر قلبندن مرغ و حشمتی ارجاج خواه نا خواه خیردن
 قن چکر کی سوراخذن اول ساده ولی اخراج ایلدی چون ظفر
 کلدی ایلکی یار بر برندن اولوب نگر ادبای معاہدنی سولند
 بسیار و نایب فی شمار لولم حکم استوار اند بلر باز فی غرور نازم و اگر
 اعزاز لولم اول مقامدن کتوب لبنا **سنة** کتور دی اول مسکن
 خاص و نشین ز نرنت اساس و کمال اخلاص و اخلاصا صلی بر علیه
 الفت و لبنتاس ایدر بلر چون حال بر چگون بوموال اوزر
 چکر کی **کلیک** درمی بو اعتباری باز دن کور کج نکالیف کلفدن
 بزنی و کشتا خانه او ضا بروجی اولوب با اختیار نکلی و نامور
 نیر خلوتی تقرب چند لر و بی سبب تمهید لر ایدر اولدی باز غایب
 بهمت اگر چه کیک کج او فضا عندن اغاز ایدر و ب ایدر اولدی
 جرایمندن خط سهو و خطا سنی عفو ایدر دی و قلبندن اولدی کینه
 عفو ایدر دی انا شکر کینه نیام **سنة** سبب جاکیم اولمشدی و نهال
 غضب زمین نهادن در سوخ و استحکام بولمشدی اتفاق بر کون
 بنراج باز ضعف کلی عارض اولوب بر مرزیه وارد کیو طلب
 طبع اچون پرواز امدن فالدی ناچار اول مصباح شامه کل
 و اول کون اخشامه دک شنباه **سنة** قرار اختیار قلدی چون
 اختام اولدی حوصله سی غرا دن خالی و اتق جوج لم درونی
 مالی اولوب نفس سببی که نه با زده مرکز ایدی حرکت اغاز
 کیک اچون **سنة** اولان کینه دیر نه ای که مرور زماندن

کانون
 ایدب

جمع اولمشدی بازی خشم آلود ایدوب هر چند که ناصح خود صورت
 عهد پنهان منصفه نظر من جلوی کفری کوشه و چشم قبولی بکمال
 امدی و کمک فانی و کمک و حمله سین استیلا بر انگیزان طلب
 اندی بیکل بشره باز ده اما غضب مشاهد قلوبی بنی الیقین
 کند و هلاک کند که کینی در میان اند و کین بیوب دل بردنم بر دزدن
 بر آه سرد ایدوب ایدوبی **حی** حو عاشقی شدم کفتم که بر دهم
 مقصود و دانستم که این دریا جویج بی کران دارد ای دریغ
 برایت حال دل زبانت کار نظر ایدوب من جنس ایلد یوندا ایدوب
 کو هر بندا کار که بر یوندا شمر **د** مصاحبتی من جنس ایدوب ایدوب
 کوشش یوندا ایدوب من جنس ایلد یوندا ایدوب لاجرم کشتی غم
 بو کرد ایدوب و غم شد که علاج ترمیر اندک خلا هندن نا امید در و رسته
 حالم بر وجهه متعقد که مرگشفت تا مله الحلال احتمال بعید در
 نه از رفیق وفا نه از حیات ایدوب نه از سپهر نشاط نه از زیاده
 نوید و نوع کمالا نیاز ایدوب اغلردی و زیلان و کربان ال
 حرمت ناریله حکمی داغلردی باز همچنان غلب از اده انقی
 ایلد تاب و متغیر خویش ار نه زهراب ظلمه آب ویرب سنگ خون
 ریز بیکل بهانه از کیک چون باز ک و حالی مشاهد اندی فرط
 احتیاطی بر نه کتورب شرط ادبی سرعی طوفندی باز کوردیکه
 اینک قتلک بر نه باعث ایدوبی و هر چند که قصد ایدوبی ملاک
 ایجاب بهانه بولیمیری و بی طاقت ایدوبی و بی سبب غضب ایدوب
 قتلک بوفسانه بهانه ایدوبی و ایدوب که بن تاب افتادن

بر الهاب اضطر ایدوب اولوب سن ساید و آرام و خوابه اولان
 کیک ایدوبی ای امیر جهان حالیا طلیعه شب کشف و طلال
 افتاب عالم افروز کشف و اقصای جا و رادن یا غنای
 حمله جهانی حجاب ظلت احاطه افشرد اول حضرت بنی افتادن رحمت
 بوجوهی استطاعت پیج هوای سایه استراحتده اولور باز اند
 ای بی ادب خایف سوز سیکل من نمی نکند ایدوب بنی
 کلامی رد ایلک ایلد جزو سزای سکا کوسرم دیدی بر اولک
 و متغیر خون بر بیکل سینه سن چاک ایدوب بیدوی بر اولوی پوشلی
 اول ایلدن کتورم تا بیکل سینه که هر کسده خلا و خنیده مناسبت
 ایدوب مفرندن امین ایدوبی منخصله مصاحبت ایلد اول بیکل
 دری کبی روزی شام و شب اجلی تمام اولوب و بیکل به صحت
 میل اندی کسبیدن گرفتار دام انتقام اولدی بن دخی سکا
 بو منوال اوزد بن النوع خالقم بس سنگله هم میامده ایدوب
 محالست نه و جهلک کشاد و اسباب موانست نه طریقی ایلد
 آماد اولور زراع ایدوبی ای زیر یک سنده انصاف ایدوبی
 بن سندن و کتور عقلک بوجوب ایدوبی نهانی ایلد نظر ایلد که سکا
 اینزادنا بیکانه فایده حاصل اولور و سنی ایلدن نه منفعته
 زاید و اصل اولور با جود که سنگ بنای ذات و حصول اولور
 تکمله بیکل جوی ایدوبی در و هزار منافع و مقاصد مقرر در هیچ رو
 در بن سندن نه منفعته او هر کس سینه بنیدن مضرته احتمالی
 او هر سن و یا جانمدر که سنگ طلبک در راه دور در از قطع ایدوب

سن نیدن ایما و احتراز بیورسن و حضرت کن ملتمس ایجاب نمودن
 اولیوب نامه امید دست رس او رسن بویست خوب
 و صورت خوبه کسانا لایق در کس بنم خج غنی ضایع قلوب بو
 عربی کسانا مراد بخشیدن نامه امید بی نصیب قدسین **بیت**
 بیمار غریبان سبب ذکر جمیست چو نت که این قاعده در کس شما
 نیست یا بو اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده مقتضای بو
 مدر که حبیب حافی فوایح اجابتکه مجر و مقام رجایی را که روح
 پرور کلا و لطف که مام جانی معطر قلمایر سین **بیت**
 از تو غریب کی بود کسم غریب پروری موشن ایتدی ای دل
 هر ایکی خصمک بر بر نه معادانی البته یا عارضی و یا ذاتی و نه آنکه
 عارضی اوله اکاذ و ال احتمالی وار و بر حیل ایلد آنکه ارتقا غریحال
 میسر در اما مشول عداوتکه اصلی در و خصوصیتی جلی او ناعلی
 مخصوص عداوت قدیمه رخصت یوقدر حاد نه دخی منظر اولوب
 سوابی خاصیت لواحق منار عتة اقران بولا هیچ وجه ملانک
 ارتقایی دایرة امکانده داخل اولماز و زوال علی کل حال
 اولوب خصمیک ایکنسی دخی معدوم اولما یخو آنک عدی وجود
 بولماز نابره و خیالشن از سر نه رود ذاتیه دخی ایکی نوع در
 برسی بوکه اثر خصوص و فطر عداوت خصمیندن بر نه مخف
 اولمیه بلکه بواندن متضرر اوله و کاه اول بوندن متاثر اوله
 پس ایکنی غریبی میانلرنده بی خار بی طاقت جمل حال اندر
 اما شویله دکلدر که هموار نه مرت بر جابه مقرر اولوب نه مرت

بر کرده بر طره مقصور اوله بلکه بعضی اوقات در شیر زبان طفر بولور
 و بعضی از مانده پس دمان پیروز اولور بونوع عداوت اول
 مرتبه متاثر دکلدر که آنک زحی مرم پریر اولمایه اول سید که
 نیم نصرت هر قتی جسته که نسیم ایدر بهر اینه اول طرف نسلی قلب
 و کتی صدر حاصل اوله ایکنی بونوع بودر که همیشه حضرت بر جا
 و دفع منفعت طره اخرا بر اصح اوله موش ایلد که و کو کشف
 ایلد که کبی دایم بر طرف منظر و منصور در و زحمت و سبب طرف
 آخر مقصور در بونوع عداوت مرتفع اولق منفسد بر عقیده
 در کس **بیت** شعر الزمان و لایق نکر دش یکنان دلحال اولور و نه
 اختلاف زمان ایلد زوال پذیر اولور پس بر خصم ایلد که قصه
 فرمان روان اولور با وجود که جانب اخرا نه ماضی بهر سبب
 واقع اولوب مستقبل بر لافحه محمل بولور مصادقت و
 نه طریقه ممکن اولوب نایب شله بعد المشرقین و اگر کن معادقت
 و موالات نیز کیفیت ایلد وقع اولور **بیت** آن خط که زود
 بهم بوندر نه نارسه هر سایه برم نندرم من باتو نشیم و در آن
 حالت نیز ارباب خود تمام بر من خندند زانغ ایتدی ای نیر که
 بجهت که بنم شکم بعض عداوت اصلی و میاندر منافرت و خا
 جلی دکلدر اگر انبای جنمده عداوتی دارسن بنم اینه نلیم
 غیار خلافت پاک و اینه ظالم مهر و اشد **بیت** که تاساگر
 بهر اینه چون قاعده من القلب الی القلب و نه نه محبتی مقرر
 امید وار که اول حضرت که دل بی غلی بنم صدق و عقیده ظهور

حس

لغت

طوبه شهادت قد **سید** تو بپندار که دلبر زنت اگر نیست
 موش ابدی ای زارع منجره مال خودن طنره کیدرس بجا
 مصادقت و مصاحبت تکلیفین ایدرسین فضا کن کن
 کزد و نسیم چه ایدیم پس دمی بود عا و زر بهر ایدرسین
 یکن که ادنا بهار ایدیم شیشه عهدهی سنگ عذر که کسر ایدرسین
 همان عادت اصلی و عداوت ذاتی به معاودت فکرسین
 مادر که کبی مدت مدید بر برده طور سه اگر چه بعضی عوارضی متغیر
 اولوب مقتضای ذاتی اولان صفاتی باقی قالور مندا ایش
 اوزره صود که لوسو بندر و شعلار کبی هر حال صورت فزونی
 و شرف شری فتور بول خا و خاشاک طوشتوب کونیندرد
 مصداقش اعتقاد و مارا حق نیک نماز جسته اعتقاد جانیر دگر
 و اعدانک محال صقی و یلنک نیز جنگل محال طی از مایین
 عقل و نیز دگر حکما بیور شمر در که اعدانک قوی زور بدمرد
 و دعوی محبت مفور اولن کر که هر بار که اهلها صداقت ده
 مبالغه فله اکا باور فطنی کر **سید** امید دومی نوز دشمن کن
 چنان بود که طلب کردن از کلفی هر کس که عهده دشمنه اعتقاد
 اعتقاد ایلید و افسون و افسانه رسد ضایله اعتقاد جمع قبول
 استماع فله اول واقع و دشوار ایدرسین که اول شتر سوار ایدرسین
 زارع استفسار ایدرسین بجز واقع اول شتر اول **حکما** بر کربانیدی
 بر شتر سوار شود بر موضع ایدرسین که اکا کار و اینلر اندر نمرول
 ایشدی و نه که دیشلر **سید** قنوب بکدی منزله قوم می

کل

کاروان آتش آند آتش بقوب کیشلردی اندر ختی کتوب چک
 کاربان صبا آمدند آفاقندی و مروح باد سحر خیر اول آتش
 نیز ایدرب اندن منتظار اولدی اول شدر ل اطراف بیابانی
 چون نایز و خشک تری یغ اول نواحی در اولان دار و درخت
 کشتانی بالکلیه طوشت اول شدر ل هر کوشه سوز بر لاله زار
 پدار اولدی میان بیابانده بر مار عظیم و افی جیم ایدی آتش
 اطرافنی دایره هلاک و شعله هوا کبی احاطه ایشدی مار فزونی
 قالمشدی و هیچ بر جانیر بول و هر طری که نگاه اندی
 راه را کورمدی از قالدیکه تاب آتش ایلماهی کبی تابیر بر بان
 اول و کند و دو غنیمت خا و در و ضرب نابور لیر جن جیانی صا و در
 چون اول سوار کی کوردی زاری و تفرع آغاز اندی
 جز شوکر کرم مخرجی فزانی کره اطار فر و بسته مایکتی مرد و ار
 غایت شقیق و غریبا و نیمه لر رفیق و قهر اعتقاد ریم و سخا و کرم
 و مهربان ایدی چون نادرک استعانه سبیل شمشدی و حرارت اشد
 مایه کبی اضطراب و نهایت الهیاد بن موی بیخ و تاب کور و جوا
 مشاهیر اندی کند و کند و ایدری اگر چه مار حیوان زبان کار
 و دشمنی بکر دارد اما چون خال فر مانیر و عابد و اکا و حجت انگ
 مذنب مردن جانیر اولدی بود که انی قلاب صمت ایدر بود که داب
 محشودن طنره چکم و بو تخم جزی که منفر سعاد و دنیا و منیع اخیر
 و کرامات دیوان حسنا نم زمینده اکم پس اندر اولان نوبه
 دکنده کی نیز نیک اوجده با غلیوب مار طنره اوز اندی شملو

لتن

کبی حصا حصنی اسوار کو بر یکجائی اختیار کند و سن اجرائی
 سواریت خیر اول مظهر شری ضرر نزاردن خصای اتری
 بعد تور به دن جواروب بعضی موثر کلمات اغار اتری بند
 نصیحت و بر باندی ای مار بلورسن بجز در طر و دشوار دن
 خصای اول که در پیچ که داب بوار دن بجات بول که سکا واجب
 نعمت شکر الهی بر گوشه اختیار ابر سن و من بعد خصام از ار
 دن یک کبب ضرر افرازد او گنای سن که موزی دنیا د بیدام
 و اخر تر و دشمن کلام در رخت جعدن دور و رحمت خلق دن
 خودم و محبوب در **بیت** ترس از خدا و میازا رکس و بر سده کار
 بهین است بس مار ابدی ای سواد بوسوزن فایز اول کین
 سبک بزم عشق که بزم شک شرای ایل تلخ اتم بومقاندن کیم
 شتر سوار ابدی بون کفار با بجا در سن سکا شفقت و رحمت
 یابند قصور اقدم و کنی بیابان فقر قویب نار و نور ابدی دن
 اولسم سبیل فانیای بینه کنی بقودی و شعده انش خار حیاتی
 بقودی احسان جزایم ایزامید و کرم سزا سنده الم و امید
بیت از جانب من طرح وفاداری بود در پیش تو خود کار
 جفاکاری بود مار ابدی بلی سن انسانیت ده قصور خود کرد
 اما محله واقع او فادی و لطف و احسانکی در بیچ ایتد که خفه
 وصول بونادی سن بلورسن مظهر شری و منبع زهر و جمیع جانور
 لایتم نرندن اشتر خصوص صایق بشر نر نر بدن قان منشور
 چون سن نیم کبی مظهر شری خیر محض خصا سنده قویب تنگنا بدیم

کند مرگ و بخیلین منت فساد که آتش فانی سبیل و مار
 سیندر مرگ کارانی وجودن نار بون و رشتنه و دودن
 نار و مار ایدوب کلن کو که صور مرگ همراه ایتد ککافا سنده انواع
 افات و غیایات خاف و منتظر اولق کر که شری لرب خیر اقل خیر
 شرا تکل کبی در بکله بد کار لره احسان نیک کار لره اساتدن بد تره
بیت چنانکه در و نر نر عقل جمع است بدی نصیحت با کانی و
 نیکوی کردن بجای و صفاتی که مردم آرازند بیایچ و نیکوی
 توان کردن **تکلیف** ابدی بولوا بغضکم بعضی عدوی نفس مری و حقی
 سزایتم میماند عداوت قریب فایمدر دور بین لک و عاقبت
 اندیشک عفتی می اوزر دشمن مقول و خصم محذول اولق
 دخی لازمدر و حکم اقلوا الاسودین بری قتل بحسب عقل و فعل
 سزایتم بدی نفس عین در چون بوباید فرمان شرع و در مقتضای عقل
 طبیعت مخالف فرمان فعل از کتاب ایدب و رحیم بر ذم نیست
 محله ارزانی کوردل البه سکا زهر دنداندن چنانی طایر رسم
 کرک و بن دنداندن شراب لعاب برج اندر رسم کرک نا اعلی قلندر
 بوفعل منکر و سکا اتباعدن امتناع قله و کسایر لرب دخی جز اولو
 سندن عجز و نصیحت الاله سوار ابدی ای قهر مان سکا بون
 اخساده در کس سیکون و بون بهانه در کجیل ابر سن انصاف ایل
 احسان مقابل سنده اساسته ملته رو کو شری و کرم کفایت
 خسارتی فتنی شریعت در رخت ویر لحن در جزا از سنده شری
 بر عاقل مقول کور و نفع جزا سنده فزری کا و نر بدی دخی سوز

بنا اولی بود بر آفات **ب**نه احسانه احساند مکافات **م**ارائیدی
 ای سوار سن بکانه انگار ایکن سن بوعادت انساند سرک بکنزد
 نیک بد بر ابر در اسات و احسان یکساند **ب**ر کور احسان
 ایدر عصیان **ع**جدر عجز عادت انسان عجزد مردم مردم بر
 نیش اور کس و نیش محله نیش رو اکور سر بن نه بود عواد کس
 فتوا کره عامل اولوردم بوعاملد سزدن نه کلا ایدلدم **ب**یه
 نه انکه سترم **ع**یکلخر انکه دشمنی همه سال هر چند سواران
 شاوره بر کار اندی مساعده ساعد اطار کلوب ایتدی ای سوار
 چاره کار مان بوا یکی دن برین اختیار اینک کرک اولانچی کس
 اور بن ویا اشتراکدن ای ابتدائیلن القصد سوار هر چند حصار
 انکار بعض ایتدی معید اولوب اخکار بوعهدا وزر **م**ار
 اندیلورک موشو یکد دعوشی شهوره عدوله اثبات اینک
 سواری اسکات ایدر سوار جان دلن انک ختمه خیر اولا
 وکنده لکنی عن صمیم القلب اختیار قلبس مار اطراف نگاه
 ناکار کوردی برکاو ملتی بیابانده کز میان صحرا درجی چو ایدر
 مار ایتدی ای سوار کلن بومکمالی بوسلم القلب دن صولم دن که
 مقصودم در کستفسار ایدر لم پس مار و شتر سوار اتفاقا کلاوش
 قاتنه کلر بلر مار دن زهر بارین اجوت و زهر مارین بر سا جو ایتدی
 ای کلاوش روزه کار در که بویا بانه گشت و کلا ایدر سوار
 خرای احسان نجر در نه و جهله بلور سوار نه طریقه اشتراک
 آدمی لرند بتر سوار کس مکافات احسان اسات در و بادان

انعام جفاشت **ج**ر بود عوانک صدقه دلالت ده بود کفایت ایتدی
 میکند تندر در کس بن بونکر دن بر نه خدمت ایدر بهر سال صحرا
 وجود غزال چین کبی کوسا ویردم خانه خداوندی بتر
 روغن ایدر دم و انکه جهر معاشی و همت التعلنی بنم زخمه
 اولوب حق خدمتی نه و شکر نعمی بر نه کوردی در دم چون بلر
 نتایج دن فالدم و بنم تهر عالمی ترک ایدر بحقوق مافیه ملی
 قم اموش اندی و بی بوضو ایه صالی ویر بیک تنها قودی
 کندی چون بوعلف زارده اولوب بر مقدارنی کار و کار
 کزدم بدغه فی الجمله غن و غن ظاهر اولدی بر کون صاحب تو
 کز ایدر دیرد دقتک بنم حسد عالم ویا لاله نظر اندی
 جو بنم صحامت بن و اندامی کوردی بقی ایدر بنشاست نامه
 دندی مقامه کندی یار ندی بر قصاب کتور بنی الکابیح
 اندی بر کون سلاح خایه الدب بنی دبح انک محققه انسا
 طایفه سنده احسانک مکافات بودر که بیان اندم **ب**
 حالن نیست ایاباکویم حال خود مار اندی ای شتر سوار
 اشترک و مذمب انسانده احسان مقابله سنده اسات لازم ایدر
 استماع فلک همان بی توقف زخمه اماده اولوب عهده وفاد
 شرط معهودی ادا ایلمک کوک سوار ایتدی بر شتر بیعت
 و اهل حکم ثابت اولم و شهادت حد نصاب و ارجح قضای
 مارینه افه نظر ایتدی کوزی بر درخته راست کلب ایتدی
 بودر خشن دخی کیفیت حالی سوال ایدم بویا ایدر خنی ندر

فلم اقبل در که بود عقد لطف مجید اید حل بود و خصوصه شخصی
 و جوه او زر فصل اید پس تحقیق دعوی و تصدیق مدعی
 ایچون سوار طور به تک اغن ایچ ویر جک مار در حال کلام
 رو باید طور به کدی رو با انی کور دی ایه سوار طور
 چون اید دشمنک زندان کور در و خصمک خوا جائید بول
 قیمت غنیمت بل و مجال ویر به امری تدارک فل
 دشمنه کرم قیمت ال ویر همان قیدی کور بر نفس ویر همان
 پس سوار طور به تک اغن حکم کوبت سنگ خاریه شویله آوردی
 که مارک زهر می چاک اولوب کشید زهر هلاک اولدی و بنی اید
 انک شتر شتر زن و حزر زهر خرم زن قریب روی عالم انک
 جنت خیشدن پاک و پاکیزه اولدی این چنین بر زن کانی
 مرد به بود که خردمند لازم که طریق خرمی نامری قومیه
 و خصم فتد انکیز که رای خرمی آیمیز مغرور اولمیز به بر جهله
 انک عهده اعتماد اید قوله باور ایتوب تصدیق فایده انک
 بلکه در مانده فایده او که قول خصمه مغرور اولد شیخ عقلی
 نیز ویر نور اولد دوست اولدی دشمنه اول وقت اولو کیم فایده
 شب یوزن زن دور اولد زاع ایدی بولکام لالی انتظاکه عین
 حکمت در دخی نصیحت قبول صامعه اید اشدیم و بوجو اهر که
 معدن عقل و کان خود دن مستحق خبر آوز که کوش بوش اندم
 و اکسنگ کرم ذات مکام صفا که لایق اولان بود که بویاید
 در موافقتی فتح باب اید ویر به مخالفی سدا یدرسین و نیم

کلام باور قلوب احکام و بهمدی ترا بین عقله رد ایدرسین
 و حکما تک بوئدی که یور مشر لیله مصاجبتدن فرار اید
 که یلر محاسن اختیار ایدرسین و کوشن بهوشک ند ایدرسین
 که کیم به ساعت مصاجبتدن انواع شفت یور و دعوت
 و خشونت دن احتراز اید و بسک بلکه فرزان که بعد قلوب
 ایا لیم حق صحت قیوم دن آغاز ایدرت اذنا بهار اید بوز یللی بون
 اعافن ایدر بواجله ندر که از ادا که صد اقی تری و عداوتی ویر و
 اولور کوز به زرین کبی ویر شکسته اولوب بتر اصلاح پذیر اولور
 ولیم و سفله مزاج که بنای صد اقلری سریع ال اندام اولد قری
 غیری اصلاح پذیر اولماز کوز به سفالین کبی تر شکسته اولور
 بیج و هجمن الوجوه صلاح بولم بیشر باغ حکمتدن یشلر
 بو معینه بغایت خوش ویشلر خوشی دوی باید از ان کوچ چست
 کانا ایدر الله ماندرست خانه کاسن بود خشت خام بت شود از
 شرباران عام ای زیر کین دخی اول قسیده خلیه دانسته اعتقاد فله
 و صد اقیه اعتقاد اولد باوجود که بر صدق صادق ویر زین
 موافق کیم طوق ایدرسین اتم بوجو اید کیم جنبه التجا ایدرسین به
 طریق ایدر بویولدن دو غم و بود عداود بوجو ایدرسین به
 و جهله بوقبله دن یوز ندر مرم و اصطلاحام تطادیم تا بنی بخت
 ملاقات شریفک مشرف اتمه سن و قطعاً آرام اتم ناکوش
 حالی در معاللات لطیفک مشرف اتمه سن دامن چون
 نو کارای زلف آسان ندریم که بوجو ایدرسین به است اید

موش ابتدی سنگ موالات مرا عاتکه خبر دارم و صدق صادق
دیار موافقه احتیاج دین منی سن قرارم اما موافقت کن
بود کلو بر منم اول اجلدن در که اگر بنم حقد مکر و غدر فکر ایست
عقل فاشد غدرم واضح اوله نادیدینه که برست عنان دوش
برهمن ولین نرم خلقت و ضعیف حقیقت شخصی ایله کشا اولم
اول کلام کن دعوی صدق منی بلشم و سنگ محبت که جانودل ایله مایل
اولمشم چون دران دل بر حق هم دوست هست اندازن دل
دوستی میدان که هست هر عاشق خود نباشد و صبر کرم معشوقش
بود جوای او بس طعنه خوب سوراخی قبول کند طوری زراغ صورت
بچون الم و دم خوب بوشنای غرت و صلا کلمه هر خوردار اید
و موافقت اید و ب شرف حال سنگه مشرف قلم بن مکر خاطر
شرف کنده هنوز بخان خوف مشاه اید و ب جفایان بیم معاینه اید
موش ابتدی هر که بر کسه کند نفس نفس صدق صادق بولند
فدا فدا وقت مضایغه نقد حال نین یار غریبی ایچون
واجب الادا اید انک کبی صدق صادق و برادر موافق و قلمه با بقدر
و مرا فی صداقت انک من منی عالی و درجه سی فایده اگر همان انو
یتوبه باشد ملاطفت سیور مال و ممال اید موافقت موافقت
قلبه که و متعلق متوسط الحال در منتهای مصداق حق صداقت
دیشلدر که اول کسه که دو کسه مرعات وقت مصلحت حال
ایچون جاه و مال و موافقت اید شول صیاد بکر که کند و سود
ایچون دانه چو برورش طهور مقصودی دکلر چون اصل صداقت شخصی

آیزد یکن که عاقبت عداوت انک اوله من نفسی زان عرض
آیزد دوستی دشمنی انک نشد اما شول کسه که جام محبتی
شود بوش اید که یاری بولند کند و سن و دهر و ارغش فراموش
ایله انک اگر کبر بیاوردن صدر تبه اولی در میدان بخند جانین
فدا خلق پیدا در که مال ادا انک کنده هزار بار اعلی در لیل و بالغن
اصنی نایت الجود هست جوان مرد درم صد هزار کاجان
فی قند انجاست کار پوشید دکلر که سنگ شرط موالاتی قبولند
و باب ملاقاتی دخول بنک به لک خطر جان و در زمین دلمه
بنای صداقت بر درجه و استوار در که طریق یار یار بولند نفس فری
جان کجا اندر کبر کبر کاجان از سر جان بر خیزم اگر کجانی
سوطی اولدی مصاحبت مایل اولمدم و کوشه دکاشانه او تور
کچ انشیانه دن قدم برودن قلم دم قلم سنگ صداقت و انق و در
سنگ صداقت که عاشق و طلب محبت صدق نیک خلوص طریقی
شبهه دن بری در و چهل بنم جانیده اولان خلوص و خصوص
یکدیگر بری در ای زراغ اگر بنم و سنگ با بنم و بنیاد عهد و پیمان
بای دار و بنیان امن و امان استوار اما سنگ بنی نوع کن بعضی
یارانک اگر که نمل انک میانه بغض و خصومت داریم و سطح عداوت
قائمدر محتمل که انک بر سیوی کویر چک کجا قصد این و نشتر چنگ
خون افشاند یک شرم اندن صدا اید زراغ ابتدی بنم یار انم
میانه شرط نو در که بنم دو سکه دست و دشمنه دشمن اولان
موش ابتدی بلی هر کسه که دوست و دشمنه یار و دشمن دوست

هوادار اولاجاب زمر بسندن مردود و اعدا دندن معزو
 اوله بیت روی دل ارد و طایفه برداشتن کوشش از دستان
 دشمن و از دشمنان دوست نواظدند که ارباب حکمت اجابی اوج
 قسم اتمش در دوست خالص و دوست دشمن دشمن
 دشمنی دخی اوج تقسیم ایلمش در دشمن قاهر و دشمن دوست
 و دوست دشمن بویابد بیورش در که بیت از دشمن خود جهان
 میسر که دشمن یار و یار دشمن زاع ایتدی ای زیریک مضمون
 کلامک معلوم اولدی شویله بلکه بنم ایکنسک میانکدر ارکان مود
 بره تبه دیوکر و بنیان محبت بر غنای ده مشید و امشد که من بعد
 بکا اول کسه یار اولی بلور که فی الحقیقه سکا یار اوله و بنده مصداق
 اوله سزاوار اولور که سنک رضا که طلب کار اوله و هر کسه که
 سکا محب اوله اگا محبت سکا واجد در کچ که بکا اغیار اوله و اگر
 اول کسه که سکا عد اوله اگا عد اول بکا لا زمند که کچ که بکا خوش
 و تیار اوله بیت بر کس که نیست از غلامی یار که بره من
 بود دشمن اغیار اوست خلوص محبتک دن هدف بنیم و مخصوص
 مودنکه عقد غنیمت اول نمایند در که اگر چشم و زبان که دیر بیان
 قلعه جاندر و ترجان بیان جاندر سکا خاین و مخالف میانی
 کورم بر اشارت ایلا یکسینی داجی ساحل وجودن کردار عبیه
 کوندرم بیت معضوی ز نوکر دوست شود و یار دشمن دشمن و دشمن
 تیغ دوش زخم دوزن موش بولکما تک استماعدن قوی دل
 اولوب الرو کلدی و زانک خاطر و حال صورتی اهل

اول ایکی یار بر برندن کنار الوب مناسبت حال ایله خوش حال
 اولدیله دلیل و هزار زبان اشتیاقی بر کار ایدوب مصاحبه اشتغال
 قله یلر بیت میان بندید عشرت را که یار اندر کنار اید چون بر حجب
 اگر مواصفاکم و ضایع ضیافتی تقدیم ایدوب برهم تکریم و تخطیب
 تکبیل و تنمیم ایدوب ایتدی ای برادر رخت افامتی مسکن ایلی
 دن کتورب اهل عیالک بو منزه کتورب بس طوق مشتاقان قیامت
 کر دغم بند ایدوب عبار اندوهی ایینه دلدن کتورب بس زبیر ابو
 بقعه که بو سینک مسکنی از غوی خوش و موضع دکنش در
 و بر تفع و فرج بخشی در زاع ایتدی بو ما و انک اب و صحت
 و بقعه و صحت و تقوی بایند تیز یوقدر لیکن شارع عارف
 قریب دفع اولوب نزد کاروان و اید شد مسافه اندر ان خصوص
 حور ابود محملدر و وصول ایب مکروه متوقع اما فلان جای
 بعضی این سبیلدن دور در بر مغرار در رغایت صناد نمودار
 مورکی بر نور و لطافت هواد باغ ارم کی مقام حضور
 در بیت لب جوئی سرا سر سبز تر صبا جوئی مشکوفیله معطر کنار
 باغ و رانی سبیل کل میان سبز زاری بر قر نعل طعمه و لغمه
 اول نواحی د وافر در دست آشوب و فتنه اول حوالی دن جا
 بوجله دن غیری بنم احباب بدن بر کشف دار در که اند طوطی ایتوب
 اول مقامه اقامت شرف و بر شرف اگر غبت بیور سگ افتاده
 اول منزل بهشت ایتوب دارم و بقیه الهم ایتوب اول مرغ اراد
 و لاله و سبز زار و بوستانه کامران کامکار کچونم موش ایتوب

جود

بنام خداوند که دست در این
 نداشت ای انیس دل نداشتی وی جلیس چه فواید نرفزاده
 غیر اینم و صفای معاد نکردن غیر مراد بقدر سن اقداب
 کبی هر منزله کید رس و بن سایه کبی یا کبی بوز سوب بورم تا
 کربان جامه چایم جنگ بادم لذات از خاک چشم جهان بینم
 هر صر مرکز ممت ایله زبر خاک اولمید دست ارادتم دامن هیچیک
 دن ابر لمید دیدم دم متابر شا بد میل و محسودن ابر لمید بو نفع
 د که حالیا سکنم وطن اصلی و مسقط راسم دکلر ملکه تها رف
 روزگار بخا بو مقامه بی اختیار کتور شد و بزم مرکز گشتم اوز و زور
 و خیایب عز ابریم جرو عددن افزون را نشاء الله تعالی اول زمانکه
 قرارگاه مقر اوله خاطر عاط شدت مسافرت و حجت مهاجرت
 دن آسایش اوله تصدیع اولور رسم هر دن زور و جودن قطره و آ
 اوله چون میانلرند کلام بو مقامه انعام اولدی راع فی الحال دم
 موش بو سوب بال و غمت اجری وری هواد پر واز کلری و مقصود
 معهود پر واز کلوب مکانه ابردی سنگ پشت اول مرغ و حیایند
 اولان چشمه نیک حوالی سینه کشت ابردی چون ابر اقدن صورت
 زشت ظلمت مرشد راعی احساس ایدی ترس هراس اکثا غالب
 اولوب فی الحال صویر طالیدی راعی آهسته موشی هوادن ایند
 سنگ نخی اواز اتدی سنگ پشت قو ایدن اواز آشنا شد
 شرط استقبالی مرغی طودی و دیدار یاکر ای ایدل شاد و زندان
 جو ایدن آزاد اولوب ایدی بخت بر کشته دشمن بر سر بیکان

آمد دقت شاد است کنون این طایفه اند پس بر سر بیکان
 ایدوب کور شدیلر و ادبیلر و جوشیلر و خاطر لری صویر بیکان
 کشف استفسار ایدوب ایندی که بوانه دکنه خالد و بوزبان
 دکنه اشتغال ایدوب راعی مرکز شفق کتور لر بند اکر فکار
 اولدوغی تا ایدن نجات بولمغ موش اید مصاحبه و محاضره
 مراد قلدر و غن نامسکن مال و ذوال اصل اولیو تفریح و تطمیر ایدوب
 کلک تفریح و تفریح کشف و تفریح و تصویب ایدی کشف بر سبیل اجمال
 تفصیل حالی معلوم ایدوب بشره بسنده بشاشت تازه و شاشت
 بی اندازه حاصل قلدی ایدی ای موش دل خاطر بی ارام
 خوش ایدی و علیک السلام و انکرام بزم بخت ک سعادت در ک
 مرکز رختگری بوجایب جلدی و طالع ک و فی دکنه کوک جالکرافتی
 و صالون طلوع ایدی موش دخی لسان اعتداری بر کار ایدوب
 ایدی بو الطاف بی نهایتک معذرتی نیز زبان خام ایلنومر و غنی
 میسر در و بو التفات بی حرمتی غایتک حقیقی بیخ خامه دوزبان
 ایلنومر اولنقی مقصود در دوزبان جو اذت دن مرکز سایه
 غایتک نیا ایلنوب دور در و وصول امانی و امانی حصول
 دولت و صالک و اکیلوب دور و زربت این غنایت ازلی
 بود که با بر سیدیم این هدایت ایدی کشت کردیت دیم چون
 شد ایدون اسابنی بولدی اول مسکن و امانه غبار ایدون
 و چشم زخم روزگار دن سالم و مصاحبه یار و موافقت دبار غام
 اولوب زور شب تماشا بی جمال و شکر و صالک و موافقت

مداوم اولید. زان موشتو جاولوب ایدی ای زورک اگر
 مصلحت کورورسک و صبر کیم ایجاز. بنشد رسک کشتکی
 شکست حصون حکایت ایلد نامانکده قوا غداوانست
 استکلام بولاه اول نوادرک استانیله اهل غلبه تمام استراحت
 مالکلام بولور و بکوت حاصل فلان. بک دبلزان حدیث سیر کلام دل
 مابیشکر کن. دیزک سمع طاهر دیوب بوسوالم جوان کشف خطا
 اید و غلبه التفصیل بداندن نهانیه اعاز ایدی. ای ماران جانی
 وای برادران دو جهانی بن بفرخواست توان سرک شریفک: مرفی
 اولدم نیم مشاء مولودم وطن اصلی و ادو بودم دیار خار دل
 شدن کشته در که ماروت دیر. بن اول شهرو بر زاهد کت
 ز او یکسطن طوطی انشدیم و اول خضر بر کوشه طوطیم و اول
 کندم ایچون بر آشیانه دوزخ شدیم و دست ارادت ایل اول
 آشیانه یه النی کتور شدیم بنی نوعدن خچار نیم در کاهم النی و ملازمت
 ایدر لودی و درگاه خدمت ایچون بارگاه کله کیدر لودی. مرید
 و معتقدان بر مرد صادق و صباح زاهد ایچون بر سفره طعام
 احضار ایدر لودی زاهدانک بر متدارن و طیفه چاشنی عرف
 ایدر لودی باقی سبب شام ایچون ادا ایدر لودی و بن دینار
 صدمه کوز لودم زاهد چرخه دن جند و فی کبی کند و فی اول سفره
 ایچنه اطوب اولان طعامدن بر دم باقی سبب تمام سیر
 یارانه انعام و احسان ایدر لودی زاهد هر چند حیل ایدی ضعیف
 استندی و هر چند کفعل ایدی کار کراولما دی و دام مکمل

قید و بند اینک دله ی غایده بولدی اتغالی زاهد بر کج جهان
 اولوب خزلنی سر یغز مرف قندی چون مرسم سلام و لوازم
 اگر ام تمام اولدی مایده فایر چلوک بسماع خاور و سفره مساف
 میان کلدی زاهد انشاء کلامه انک مولود و مقصدن صورتی و سب
 از تکباب خود موجب اجتناب حضور استعاره یوردی جهان برتر
 ایدی جهان از مایه بر فرد ایدی که عالم بجای سر کرده
 در کج برک لیا. شد مطلع بر بی حالها زاهد جوانی کاه
 افشار و کاه ایجاز و کاه اطیان در از ایدر لودی غراب اخبار
 و عجایب اصدار دن هر سنه که انک دیدن شود دن از انام
 تعبیر دلیبر بر انفر ایدی زاهد انانی مکالمه در الترن بر بر نه
 اوردی یعنی بوجه ایل اول کوه استین خور سفره اول
 در از دستلردن قورردی چهار بوضو بدن که اول بی حمتک
 علی متی ایدی زیاده منفعل و بوج کتورک دایره ایدر نفعایت
 دور ایدی اتنی خشی مشغول اولوب ایدی ای زاهد ضعف
 استر اندر و کمت خیزیدن اجتر از سکا غایت لازم در جاده
 جیدن جانب بر امیل کاه و حلقه عوگ و ارباب تاج و خرقه
 خصوصاً زیاده ناطل بعد استر او سخریت مکی میل
 کرا انما لانی احکان کس نیست که کوی کوزل و باری سبب پشه
 و زردی آب دوتر در جهان نیست زاهد ایدی حاشا که هم هرگز
 خار نزل دامن حاله او بخیزه و غبار لهو و لعب سوی صفای دل
 بی غمک ایمنه بوحکت کت بدن مشهد ایدر سن کشوره

لشکر فار و ن حمایت بخود که عسکرت نفعی عسکرتی بود که بخود
 خانم دست قوی در از انشرا و انلرک طعنا نندن نه سر و خود
 نان و نور و نه خانه و دار و زن نشان بولور صدیچ من بجز
 نتوانست منع کرد ان طعنی که دست بیجا بر در و نه زاید صورت
 که انلرک هر برسی و یا چله سی اقدام و جمله دیر بر نه نظر و در و یا بعضی
 بعضندن جوی و دیر در زاید ایدی ای همان بنکر برسی بولور
 بلکه چله سلطان و قهرمان منزه کند و در و نه بیکر ب اجند و نه
 دار و فایر کوز کوزد و یورش اید و بنان و محمدن بولور غی جالور
 و چالور همان ایدی سایر لر زن جو نه البته بر حاکم و اید و اقدام
 تقدم بر علت ناز مدر و نیک مصداقی همان اول کانتیر که اول
 شخص عودت ایدی کچر معتر اید و غیر معتر می مثل صانع و سب
 کرک زاید ایدی اگر زحمت اولر نه بیورک که کیست و اید و
 اول همان ایدی بولور کم را به بنیان کما و قدس گوید و بر
 آشنا نیک خانه سر و دل ایدم طعام سیوب و طیفه و ضیافت و اید
 نصرت و نیچی جامه خواب و دوشی و اردوب یا ایدم بوز خواب و اید
 مرد استنا اهل عیالی خانه و اردی و اهل طبعه کما میه آغاز ایدی
 بنعله انلرک میبایند و چجاب همان بر و یایدی بوسیدن انلرک خوا
 ضه لرین اخدر دم و مابین اوند جاری اولان گفت و گو یک جمله سن
 استماع ایدرم مرد ایدی ای خاویون یتیم بود که یارین بود و مانک
 اولورین دعوت ایدوب بولور همان عزیز حضور بود که عالم غیبین
 بر نه در جمع ایدوب بجم خالک لایق و انلرک نیت موافق و اید

جوت نام است بر شکسته

سلطان محمود از درخت خشت خندان مجلس بایام نور و قوسه صدر اعظم مطلق باشد بر مطلق
عظمی رقیب و کمال ریاستی موقی علیه خطای صند و راند خطای مالون کسور است

الحمد لله رب العالمین والفصل فی السلطنة علی سید الاولیین والاخرین وعلی الرضا الطیبین
الطاهرین آقا بعد سید وزیر اعظم و وکیل مطلق مطلق باشد سن معلوم است او که
استغنی بالله انما جعلت خلیفة فی الارض فاکمل بین الناس بالحق ولا شیء الا لله
ایت کریم مضمون شرفی اوزره تقدیر سجانه ایزد جلوس بایام نور و قوسه صدر اعظم
عقبانی اندون احسان بیور بیکر هات احمدی و سلطان محمدی او که بعد از او که
قبیه بایام نور بود که و و بعد از استغنی اولاد جمله افت محمدتک و س نود و عایا
و بر ایامت دولت علیه ملک باجمع امور و خصوص صوبه سنج شریفین استغنی و احق
حق ایدوب سربعت غزیه اجرام نیکو تقدیر وقت و انهم ایدوب سید هات علیک
و جمع عی و الله ملک اوزره سربعت نورانی ظاهر و باهر اولوب مودعین سنج
ایام اولاد و وکیل مطلق و علما و عظم و رجال کرام و اجاقو قوسه صدر اعظم ایدوب اتفاق
و احق و اوزره رایت ایدوب اجد و عطا ملک قانقوش اجرام ایلان صلیت
خدمت معیند هر نه ایدوب هر کسی کند و امور نه رایت ایدوب مادر خلافت و نفایه
سبب و یکم و نیک امور نه مداخلة المیتوب نفایه سبب آوی اولاد مادر لرون
نفایت احقر از ایدوب عا که اسلام ملک و غزاة مودعین ملک و کثیر اوجا ملک
و جبه خانه عا هر م و طوبخانه عا هر م و س نوا و جاقو ملک انتظام جاقو ملک معیوبه
سعی و انتهم و معایر اعداده اولاد عا که قدرت مادر ملک رفاه هاتر نه سبب
اولاد و خان و جبه خانه و س نوا و جاقو مادر اولاد اوقات سفر تیک اضغاف
و مضاعف ترتیب و تکلیف صرف مقدرت و قالیو بی عا که نیک و طوب کجورین
تعلیم بر اعمار بولند لر نه جدمو نور و اسایش عا و الله اولاد نزع جاری به دانی
وقت ایدوب هر شنی ذکر کجسور و وقت ایدوب زیا و جبه و طوب و طوب
و قضا و غزا و وضعغایا هر عت ایدوب جالبی تقبش و تقضی ایدوب اهل لرون
چهار اولوب مغایر سنج و خلاف قانون کتایفدر نه تنزل و وضع و رفع

مطلق که معیند او کس و عا ملک و س نوا و جاقو مادر اولاد اوقات سفر تیک اضغاف
ایدوب بود قدرت ایدوب سنج و تقبش و تقضی ایدوب اهل لرون

بایام نور و س نوا و جاقو مادر اولاد اوقات سفر تیک اضغاف
ایدوب بود قدرت ایدوب سنج و تقبش و تقضی ایدوب اهل لرون
عای و الله اوقات خدمت مودعین مداومته و هر کجسور و تقبش و تقضی
معیند بایام نور و الفصل و جمع در صلا و بر عیوب ترک اولاد سنج و سنج
تجارتی هر کس اولاد بی محمدتک جامع سربعت هاتر ادا و فتح سربعت
و عا ملک اوزره سربعت نورانی ظاهر و باهر اولوب مودعین سنج
ایام اولاد و وکیل مطلق و علما و عظم و رجال کرام و اجاقو قوسه صدر اعظم ایدوب اتفاق
و احق و اوزره رایت ایدوب اجد و عطا ملک قانقوش اجرام ایلان صلیت
خدمت معیند هر نه ایدوب هر کسی کند و امور نه رایت ایدوب مادر خلافت و نفایه
سبب و یکم و نیک امور نه مداخلة المیتوب نفایه سبب آوی اولاد مادر لرون
نفایت احقر از ایدوب عا که اسلام ملک و غزاة مودعین ملک و کثیر اوجا ملک
و جبه خانه عا هر م و طوبخانه عا هر م و س نوا و جاقو ملک انتظام جاقو ملک معیوبه
سعی و انتهم و معایر اعداده اولاد عا که قدرت مادر ملک رفاه هاتر نه سبب
اولاد و خان و جبه خانه و س نوا و جاقو مادر اولاد اوقات سفر تیک اضغاف
و مضاعف ترتیب و تکلیف صرف مقدرت و قالیو بی عا که نیک و طوب کجورین
تعلیم بر اعمار بولند لر نه جدمو نور و اسایش عا و الله اولاد نزع جاری به دانی
وقت ایدوب هر شنی ذکر کجسور و وقت ایدوب زیا و جبه و طوب و طوب
و قضا و غزا و وضعغایا هر عت ایدوب جالبی تقبش و تقضی ایدوب اهل لرون
چهار اولوب مغایر سنج و خلاف قانون کتایفدر نه تنزل و وضع و رفع